

احوال حضرت سید ابجدین علیه السلام

۶۲۴

فصل و عذاب قتل حضرت ناراند و ابن شاره سلام ابجد علیه و سبب تاخیر عذاب بعضی در دار دنیا

لاصبر عن ابی حکیم مفارق العبد و الحیدر

فصل و عذاب قتل حضرت سید ابجدین علیه السلام

همی گوید که در این بنده آفریننده تا بنده ماه و فرزند مهر عبا سلی سپهر که چون رشته کلام بدین مقام پیوست
و آغاز اشارت بقتل و جزای قاتلین حضرت سید الشهداء شهید ارشدت که بلا فرار رسید بهتر چنان دید که هر کس ازین
مردم ملعون بمرکوبه عذاب و قتل و عتاب دچار شده مذکور دارد و نیز سبب تاخیر عذاب و عتاب پاره
ازین گروه مطرود در اورد این جهان باز نماید تا این محبت و انی و علاج در اجناس صد و در شیعیان را و دانی شانی با
و من بعد التوفیق و الاعانة در ثواب الاعمال از حضرت ولی ذوالجلال ابو عبد الله امام جعفر صادق سلام الله علیه و
سطور است ان ال ابی سفيان قتلوا الحسين بن علي عليهما السلام فرغ الله منكم و قتل هاشما
زيد بن علي فرغ الله منكم و قتل الوليد بن يحيى بن زيد رحمه الله فرغ الله منكم ميفر يدي
فرزندان ابی سفیان حسین بن علیها سلام را شهید ساختند و فدای قاتلین مستقیم آنان را از وساده سلطنت بنحاک
در آورد و سلطنت ایشان را با دقا سپرد و هشام بن عبد الملک زید بن علی بن حسین علیهم سلام را شهید ساخت
و فاعل مایشا ملکش را زائل گردانید و ولید بن عبد الملک یحیی بن زید علی بن حسین سلام الله علیه را شهید نمود و خدا
مجید سلطنت ولید را سرکون آورد و علامه مجلسی علیه الرحمه در بحار الانوار ميفر يدي که از کعب الاخبار در آن هنگام که در
ایام عمر بن الخطاب اسلام آورده اولین از آن نشه که در پایان زمان نمایان میشود پرسش میکند و کعب الاخبار از انوار
فتن رسادی که در انجام روزگار بیدار میشود و داستان می کرد آنگاه گفت از تمامت بین فتنها عظیم تر و مستقیم تر و شدید تر
که ابد الابدین فراموش نخواهد شد مصیبت حسین علیه السلام است و این همان فساد است که یزدان داد و در فرزان معجز آثار
حکایت کند و فرماید **ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ مَأْكُتَبٌ لِّبَنِي النَّبِيِّ** فساد در قتل تا پس از آدم و خشک
قبل حسین علیها سلام باشد ای نمیدانید که در روز قتل آنحضرت ابواب سموات مفتوح در همانرا دستوری گریستن میرسد
و نون تیکرید هر وقت بگردان شدید که جهرتی در آسمان نمایان باشد بدانید که بر حسین گریان است گفتند ای کعب از چه
روی آسمان بران پیغمبر که از حسین علیه السلام افضل شد گریستن گرفت گفت و یکم گشته شدن حسین علیه السلام
امری عظیم است چه و سپهر سید المرسلین است و او را اسکارا از روی ظلم و عدوان نخواهند گشت و وصیت جدش رسول
خدای صلی الله علیه و آله را در حش محفوظ خواهند داشت با اینکه حسین از ما را دایه آنحضرت و پاره از گوشت بدن آنحضرت است
و او در پنده دوست که بلا سر خواهند برید سو کند با کس که جان کعب بدست قدرت اوست که یک زمره از فرشتگان است
که در هفت آسمان تا آخر الزمان بدون انقطاع و انعکاک بر روی گریان باشند همانا آن بقعه که وی در آن مدفون کرد و پیر
تجاج است و هیچ پیغمبر پیش از آنکه آن بقعه شریفه در آید و زیارت کند بر مصیبت آنحضرت گریستن گیرد و نیز هر روز جاش
از خاک که در آن بگریز زیارت شوند و چون شبهای جمعه فرارسد نو هزار فرشته از آسمان با مکان عرش بنیان فرود آید

در حسین

رابع دوم از کتاب مشکوة الادب باصری

و بر حسین علیه السلام بگریزد و از تضایعش باز گویند و آنحضرت را در آسمان حسین القذبح و در زمین ابو عبد الله مقتول و در دریا ناه فرخ الا زهر المظلوم خوانند و آنروز که شهید شود آفتاب در روز و ماه در شب محکف و مخفف گردند و تا سه روز تاریکی و ظلمت جهان را در سپارد و آسمان خون بگریزد و گوهرها در هم شکافند و دریا ناه صدای مهیب در افکند و اگر نه بقیته از ذریت او و طایفه از شیعیان آنحضرت باشد که خون او بچویند خدا تعالی نیز از آسمانی بزین افکند که جمله زمین و جمله زمینیا ناه بسوزاند چون کعب الاخبار این اخبار بگذاشت گفت ای قوم که یا از آنچه از امر حسین علیه السلام شما را در آسمان را از زمین در آمدید همانا یزدان تعالی جمله مکان و مایکون را از اول روز کار تا پایان جهان برای موسی علیه السلام تفسیر فرمود و خدا تعالی تمامت مردمان را در عالم فرمود علیهم السلام باز نمود و نیز این است را بروی عرصه داوادم در ایشان و اختلاف و خصوصاً ایشان با محمد بگرد طلب این دنیای دنییه بیدید و عرض کرد ای پروردگار من امتی رکنه با اینکه افضل امم هستند از چه بیاقی و چاره ای این دنیای دنییه باشند فرمود ای آدم این امت چون براه اختلاف روند لاجرم قلوب ایشان نیز اختلاف گیرد و زودست که فسادی در زمین باشد فساد قایل در شکام قتل تا میل در افکند و چون جیب من محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بکشند نگاه مقتل و مصرع حسین علیه السلام و در ثوب امت جدش صلی الله علیه و آله بر آنحضرت با دم بنمود و آدم علیه السلام انکرده را سیاه روی بیدید و عرض کرد پروردگار عذاب را بر این کرده کسرتوه بدار چنانکه جوجه نبی کریم تو را بکشند علیه افضل الصلوة و السلام در سبب تاخیر عذاب پاره وقت آنحضرت و علت قتل اولاد قتل و شتام ایشان در ایام حضرت قائم حمل الله فرجه و رحمت الله اظهار سلام الله عليهم و آله بسیار در کتب مقل و اخبار وارد است که بنگارش آنجمله حاجت منیت و نیز پاره ازین اخبار در طی تحریر حالات امام زین العابدین و دیگر ائمه عليهم السلام مسطور گردیده خواهد شد در کتاب الانوار از ابن عباس مسطور است که گفت خدا تعالی مجب صلی الله علیه و آله وحی فرستاد که من سبب خون یحیی بن زکریا میفاد و تن را بکشم و سبب خون پسر دشر تو و دو بار میفاد هزار میکشم و حضرت صادق علیه السلام فرمود در عرض حسین صلوات الله علیه صد هزار کس کشته شد خون او طلب شد و زود است که خوش را بچویند در عیون اخبار از هر وی مسطور است که گفت

حضرت امام رضا عرض کرد من باین رسول الله در این حدیث که از حضرت صادق صلوات الله عليهم مردیست چه میفرماید که فرموده است چون حضرت قائم خروج نماید ذراری کشند کان حسین علیه السلام را بعلت افعال پدران ایشان خواهد کشت فرمود اینچنین است همین صوره است عرض کرد من خدای میفرماید و لا ینذ و اذن و ینذ اخوی بیچس حاصل و زور دیگری نمیشود یعنی این صیت فرمود خدای در تمامت احوال خود صادق است لیکن ذراری قتل حسین بافعال پدران خودشان شادان بودند و با نکار افتخار میوزیدند و هر کس کار بر او خوش بداد مانند کس باشد که نموده باشد و اگر مردی در مشرق کشته شود و خوشد شود و بکار او قتل او مردی در مغرب منشیخ خوشد شود و در حضرت خدای شکر کینت با قاتل همانا قائم علیه السلام که میکند خروج نماید ذراری قتل را بسبب خوشدوی ایشان بافعال پدرانشان قتل میرساند عرض کرد قائم شما از تخت بچه بدست میگیرد فرمود بجا است بیتی پس قطع میفرماید ستای ایشان را زیرا که بجا است تراق و زودان بیت الله عزوجل باشد و ازین قبیل اخبار و آیات بسیار است

پس آن حال آنجماعت قبله که سبب نفرین نمودن آنحضرت در این جهان گرفتار گمان شدند

عذاب قاتلین آنحضرت

احوال حضرت سیدنا جدین علیہ السلام

در کشف الغم و دیگر کتب حاویست و اخبار مسطور است که ابو جعفر محمد بن علی از پدرش از جدش سلام علیهم روایت فرمود
 در قبضه و قائمه شمشیر رسول خدای صلی الله علیه و آله صحیفه را مویط دیدم که در آن کتب بود اشدا للناس عذابا بالفا
 غبر فانلیم والاضاب غیر ضار بیه و من محمد نعمة موالیه فظنبرئ مما انزل الله عز وجل
 را قلم حروف گوید و حضرت امام حسین علیه السلام بگریه میخیزد در آنحضرت با ان مردم بود است بجلاده خودشان بوسائل و
 عراض اورا بطلبیدند و انگونه مقاتلت و رزیدند در بخارا و تارخ طبری و دیگر کتب اخبار مسطور است که چون امام
 حسین علیه السلام در روز عاشورا فرمان کرده بود تا خدق بر کرد خیا م مبارکه بر آورده از آتش فرود شد اشکنده بودند این جو
 مرنی سب بخار خدق را ندان خدق آتش را نگران شد گفت بحسین اصحاب حسین مرده باد شما را که قتل آتش ازت
 به نیران اینجان شتابان شدید فرمود اینم دگست عرض کردند این جویریته فرمود آیا مرا آتش تعبیر میکنی ما اینکه بحضور پروردگار
 کریم میروم انگاه عرض کرد پروردگار عذاب آتش را در اینجان باو بچنان و بروایتی بان ملعون فرمود و یکک اما یعنی بخت
 با من کنی گفت آری فرمود و بی رت و خیم و شفاعت نبی مطاع اللهم ان کان کاذبا فحسب الی النار
 در زمان عثمان سبش بهم حیدر بر مید چنانکه آن صفت را از فرزندان رزمین انکنده یکپایش سبیر کتاب ماند تا کرب مشیر
 رسیدن گرفت دمی سر کشی آورد و آن ملعون را بد آسمال بهر جوی کشید و صورتش را بر سنگ و خاره بکوشت تا در کنا
 خدق پیاد و در آتش تا شد و انکه چون اصحاب امام علیه السلام این معجز بزرگ را نگران شدند آواز تکبیر
 و آوردند و همی گفتند اهلای من دعوه ما انسخ اجابنها از سرعت عیانت این دعوت شاد و شاکر
 کردیدند و ندانی از آسمان بزیارت که گفتی لا اجابها باین سؤالی ای سپردش رسول خدای کوارا با در اجابت
 دعوت مردان بن و اهل که در جمله شکر این سعد بود حدیث میکند که چون بر اینصورت نگران شدم از مقاتلت آنحضرت
 مبادت جتم این سعد گفت چیت ترا که از قتال حسین دست باز کشیدی کفتم سو کند خدای چیزی از اهل بیت بدیدم که تو
 ندیدی قسم خدای هرگز با حسین بیکک اینک بخیم اما این اشیر کوید از صفوت مردم شام مردی میدان تاخت که اورا
 این جوزه کفشد و روی با جماعت کرد و گفت آیا حسین در میان شما باشد و این سخن را تا سه دفعه کرد ساخت کفشداری ترا
 حاجت چیت کفش بحسین شارت با در آتش کذبت بل اقدم علی رت و شفیع مطاک با زکوی تا کیتی
 گفت این جوزه پس آنحضرت برد و دست مبارک را بر کشید و عرض کرد اللهم جره الی النار این جوزه ازین کلام
 خشکین شد اسب خویش را در آن نهر که با آنحضرت فاصله بود تا عت اینوقت قدمش در صیبر کتاب در اشاده
 اسبش بچولان درآمد و این جوزه فرود افتاد در آن وساق و قدش از تن جدا گردید و یک نیمه بدنش همچون این کتاب
 آویزان بود و او را هر شجر و جری بزدا تا هلاک شد و سهرق بن و اهل خضرمی بان اندیشه بگر بلا پاده که شاید سربار
 آنحضرت بدست او آید و بان و سیله نزد این زیاد قرب و منزلت یا بد چون نگران کردید که خدای با این جوزه چه نکات
 نمود و عای حسین علیه السلام چگونه مستجاب کردید باز شد گفت چیزی ازین اهل بیت دیدم که هرگز مقاتلت شی
 مبادرت نکیرم با کجوس از هلاکت این جویریته ملعونی دیگر که اورا قسیم بن الحسین الفزاری میخوانند بیرون تاخت و نذا
 بر کشیدی حسین اصحاب حسین آیا بر این آب فرات نگران نیستید که چون شکم اهی با مار روشن و موج است سو کند با خدا
 نظر و آن منبشید تا که همیکه با تمام بزغ شربت مرگ بنوشید امام حسین علیه السلام فرمود اینم دگست عرض کرد دیدم

بجای این کتب

فرمود

نسیه

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولاد ماری

حسین است فرمود وی و پدرش از اهل تش باشند اللهم ائتم هذا عطشا في هذا الحجور و در کار اقیم را
 در همین روز به تشنگی کبش پس آتش عطش درون تیمم را چون حمیم بکبخت چند آنکه از کمال تشنگی و بیچارگی خود را از سب زبیر
 افکنده و بدنش با پمال تم استوان کردید این وقت عمر بن سعد از ساقه سپاه پدید گشت و محمد بن اشعث بن قیس کنده
 فرزند دکنست بحسین سپر فاطمه ترا در حضرت رسول خدای کدام حرمت و حشمت است که جز تو کس را بهره نیست امام علیه
 اسلام این آیت مبارک را تلاوت فرمود از الله اصطفى ادم و نوحا و آل عمران علی العالمین اگاه
 فرمود والله ان محمدا لمن ابرهیم و انت العزرة الهادیه لمن ابرهیم
 سو کند با خدای محمد صلی الله علیه و آله از آل ابرهیم باشد و ذریه ما و ذریه آل محمد هستند و فرمود کونیده این کلمات گیت من
 کردند محمد بن اشعث پس حسین علیه السلام سر مبارک با آسمان برداشت و عرض کرد اللهم ابر محمد بن اشعث
 ذکافی هذا اليوم لا تحین بعده هذا اليوم انک بار خدایا سپر اشعث را هم در این روز جاده خواری
 در پستان دهر گزشت طلعت غرت بر تن میارای این وقت محمد بن اشعث را حالتی پدید گشت که سر تقضای حاجت
 نهاد و از جماعت بعید افتاد در آن حال که آن طمید به بلیدی را ندن و کبیر افکندن مشغول بود ناگاه خدایتعالی کرد میرا
 بر دی چیره ساخت تا شفته اش را بگریزد و او فریاد کنان و با تن عریان در بلیدی خویش سلطان گشت تا بان ذلت و
 جوان رفت به نیران کشید و نیز چنانکه در کتب مقاتل مسطور است شمر بن ذی الجوش علیه اللعنه چون آن خندق شغله
 را در شمر نگرست فریاد بر کشید و گفت بحسین پیش از آنکه روز قیامت قیامم کرد با تباش شتاب گرفتی فرمود این کونیده
 گیت کر شمر باشد عرض کردند جز او نیست فرمود ای سپر بز چنان تو با تباش نیران سزاوار تری و چنانکه ازین پس تقبل
 آن ملعون اشارت رود در خبری هست که او را بجوشانیدند و بسو غلغله و دیگر در بخار و دیگر گیت اخار مسطور است
 که حضرت امام حسین علیه السلام با عمر بن سعد فرمود ان مما یفر لعینی انک لا تا کل من بر العراف
 بعدی الا فلینا ان آن چیز که چشم مرا روشن میدارد این است که تو بعد از شهادت من از کندم عراق جز اندکی
 نخوای خورد آن ملعون از روی استنزا گفت یا ابا عبد الله اگر بکنم نایل شوم از جو میوان بهره یاب شد لکن چنان بود
 که امام علیه السلام فرمود آن ملعون بملکت ری نایل نشد بدست محار و بدو رخ شافت چنانکه نشاء الله تعالی
 نگارش باید و دیگر در بخار الا ان از ابن عیینه مرویست که گفت از قتل این در تن را بگزان شدم که یکی برایت ذلت
 در روزی انشریزه دار گشت چند آنکه در هم چیدی و بروایتی بدان مشابه بود که خواستی بر دوش افکند آن دیگر تشنگی
 چنان مسله بود که یک - او به آب را پذیرا شدی و تا با خرباشا مید و سیراب نیامدی و تشنه از پی آب دویدی و
 سب این حال چنان بود که نظر با امام حسین افکنند و بگزان شد که آنحضرت همی خواست آبی بر دهن مبارک رسانند
 و آن نبیث تیری بجانب آن حضرت پیران ساخت فقال الحسن علیه السلام لا از و ان الله
 من الماء فی ذنباک و لا فی اذنک فرمود خدا در دنیا و آخرت سیراب نکند و نیز در روایت است که مردی بهز حاجت
 کلب تیری بجانب آن حضرت پیران ساخت چنانکه بر کبچ لب مبارکش نشست آنحضرت فرمود لا از و ان الله
 خدای ترا سیراب نماید لاجرم آن مرد را چنان تشنگی فرود گرفت که خوشیتن را همی در نهر فرات سپکند و بخورد تا
 مرد و دیگر طبری گوید که ابو القاسم اعطی گفت مردی ندا بر کشید که ای حسین بکفطه از آب فرات نخشی تا بگیری یا حکم

محمد بن اشعث

ابو القاسم

عمر بن سعد

ابو القاسم

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الایوب صری

امیر سرد آوری انحضرت عرض کرد **اللَّهُمَّ اَقِلْهُ عَطْشًا وَلَا تَقْضِ لَهُ بَارِئًا** یا اورا از زحمت عطش کم کن و هرگز نش
 در بجز امرزش بره یاب مدار پس پنج تشنگی بروی چیزی گرفت چند آنکه خویش را در باغ غریب ساختی و فریاد و عطش
 بر آوردی تا جانش از تن بدرشد و در تاریخ طبری این شخص متادنی را عبد الله بن حصین زوی نکاشته است و حمید
 بن مسلم راوی این خبر است لکن در روایت دیگر دارد است که وی مردی از دارم بود و از ابوالعادات مطهر است
 که چون از مرد داری تیری بانحضرت افتند و آن تیر بر چنگ مبارک امام علیه السلام نشست و خون فرو ریخت و انحضرت
 خون را می گرفت و بر خود می مالید و می فرمود **هَكَذَا إِلَى التَّمَاخِ وَنِيْشَخْصِ دَارِمِيْ** از حرارت آمد زدن و برودت
 پرون همی نیایدی و با پذیرش برف پیش روی و کانه های آکنده از تیران از پس پشت نهادی و همی کعبی
 مرا آب دیدم و قح آب می نوشید و نیز می گفت مرا آب دهد که تشنگی مرا کشت و چند آن آب بخورد تا کفش
 پاره پاره گشت و دیگر در کامل این نیز مرقوم است که در حال که امام حسین می چاد و بود در کربلا باز شدی چه کرده
 داشتی که متولی قتل انحضرت و مرکب چنان مری بزرگ و کناهی عظیم کرد و مردی از قبیله کنده که او را مالک بن بشر می خوانند
 با قدم شقاوت و جسارت بانحضرت شد و شمشیری برفق مبارکش بر انداخته که بر تن آن حضرت را برید و خون
 سر مبارکش جاری گردانید و آن بر تن از خون سر مبارکش آکنده شد امام علیه السلام با و فرمود **وَلَا اَكَلَتْ بَهَائًا**
وَلَا اَشْرَبَتْ وَحَسْرَاتِ اللّٰهِ مَعَ الظَّالِمِيْنَ با این دست نوزی و نیا شامی و خدایت در زمره ظالمان محسور فرماید
 انگاه آن بر تن را بکنند و قفسه پوشید و آن کندی ملعون بر تن را گرفت و چون برای خویش آمد آن بر تن را
 از تن همی پشت زدن بد و گفت ای جنبش بر تن سپر رسول خدایر اسلب میکنی و بخانه من اندر همی انی پرو
 برین بر تن از زمین راوی میگوید کیسر و آمد و به فقر و بد حالی دچار بود تا هلاک شد و بر دایمی زوجه
 اش بد و گفت از خانه من بیرون شو که خدای کورت را از آتش نفعه نماند دارد سوگند بانه ای نه تو شوی
 من و زن من زوجه تو ام و هرگز در زیر سقف خانه با تو حاضر نشوم با بجه از نفرین امام حسین علیه السلام هر دو دست
 مالک بن سیراز کار بند و در تابستان ماند و دو عود خشکیده و در رستان خون و چرک فرو چکانیدی و آن
 ملعون با سوء حال و کمال پریشان و فقیر راه پیش المصیر گرفت و برویت ابی مخنف چون مالک بن بشر
 انگشت از زوجه اش بشنید بروی کران کردید و از کمال خشم دست بر آورد تا بطرف اشس پارا رود دستش
 بسیار درد آمد و منج بر دستش نشست و آن سمار مطلق بماند هر چند در خلاص خویش تدبیر کرد و چاره ن
 نیافت تا دستش از مرفی جدا شد و با تمام فقر و فاقه بر نیت تا جای بد و زح گرفت و برویتی دیگر این ملعون
 خدای حسین علیه السلام را برده بود و دیگر طلال بن معاویه روایت کند که آن ملعون که سر مبارک حسین علیه السلام
 در محله اسب نهاد و دید که آن سر مطهر سخن کرد و فرمود میان هر وجه من جدائی افکندی خدای یون
 گوشت و استخوان تو خدائی آکنده و ترا ای نغالی برای جانیان کرد و از آن ملعون بعقوبت خار در چاه
 شد تا جای خود مذکور شود و دیگر در آن هنگام که آب فرات را بر روی حسین سلام الله علیه بر بستند عبد الله
 بن حصین از دی از جماعت بجه زیاد بر آورد و گفت ای حسین نظاره میکنی آب فرات را که گویا زلال ایران چکراه
 امامت سوگند با خدای از آن آب نیا شامی تا از شد تشنگی تا به شوی امام علیه السلام عرض کرد خدایا عبادت را

بنام خداوند تعالی

بنام خداوند تعالی

بنام خداوند تعالی

ربع دوم از کتاب مشکوة الارباب ناصری

تشنه بکشد هرگز نش آموزیده دار حمید بن مسلم میگوید که با خدای که جز او خدائی نیست عبدالله بن حصین را کوفتند
مقدم که از تاب تشنگی فریاد بر کشیدی و از بهرش آب حاضر می کردند و آنچه که توانست شکم را آکنده می ساختند
آن پس قی می نمود و همچنان تشنه فریاد اهلش بر می آورد و دیگر باره آب می آساشید و همچنان قی می نمود و دیگر باره
بیای بردن روزگارش بیای رفت

فکر عیالک و دمار بعضی از وقت استحضرت که هر یک سیسی و چهار دمار و علتی شدند

جان و عذاب
فکر استحضرت

عقوبت بجزین کعب

عقوبت بجزین بید

عقوبت بجزین
عقوبت بجزین
عقوبت بجزین

عقوبت بجزین
عقوبت بجزین

عقوبت بجزین
عقوبت بجزین

عقوبت بجزین
عقوبت بجزین

عقوبت بجزین
عقوبت بجزین

در کمال این اشیر و دیگر کتاب اخبار مسطور است چون حسین علیه السلام را از سه تن یا چهار تن یا در پیشتر نماز می نمود
بخواست انگاه آن از راه در هم پاره و عقیدار فرمود تا کسی را در طلبش طمع نباشد و از پیکر پادشاهش بیرون نکند عرض
کردند اگر بصلاب دانی تباری در زیرش پاره ای فرمود این جاهه ذلت است دشمنانیت که پوشتم چون آنحضرت
شهادت کردید بجزین کعب خبیث از تن مبارکش بیرون آورد لاجرم تا پایان روزگار چون برودت زمستان سورت
گوشی هر دو دست نخش آب بر افشاندی و چون گرمی تابستان شدت فرودی چنان خشک شدند که کشتی
و دستش مانند دو چوب خشک شدند است و بر دایمی دیگر چون فصل زمستان نمایان شدی از دو دستش خون
فرود چکید و بروایتی بجزین کعب تمیمی سر آمد آنحضرت را برد و پیشید زمین گیر شد و تا زنده بود نیردی بیانس
خوابتن مذمت لیکن ابن شهر آشوب علیه الرحمه میفرماید بجزین بن عمر بجزین سر آمد آنحضرت را ما خود است اما چنان
نمایند که دیگران باین روایت اشارت نموده باشند و روایت کرده اند که عامه آنحضرت را جابر بن یزید از دی و
لقولی مجذوم کردید و ثوب مبارکش را جویته بن حوثة بجزین بر گرفت و بر تن پیار است پس رویش دیگر کون
کردید و مویش بر بخت و بدش مبروص کردید و قیس ابن اشعث کندی تطیفه مبارکش را که از خز بود برود و او را از
آنروز ابو القتیفه نامیدند و بدست مختار کشته شد و بر روایت خازمی مرض جذام گرفتار گشت و چندان آن روز
کارش بر اهل تنش ناموار گشت که آن لاشه مجذوم را ما چهار از سرای بیرون برده نیم جانش در مغز ابل در آنکندند
بنوزش حشاشه از جان بر جای بود که سگانش با چنگ و دندان آنرا می کردند و آنکه کشتش بخوردند و دیگر استحقاق بن
جوتة بجزین لعون قیس شریف آن نام مظلوم را سلب نموده بر تن پیدش پیار است و مرض برص و رنج چسی و چار
کردید و موی از سر و رویش بر بخت و در آن پزیرن نشان بچید و چند زخم تیر و تیغ و نیزه و سنگ بود و خاتم مبارکش
را بجدل بن سلیم خبیث برد و در هوای آن خاتم بکشت مبارکش را بجدل قطع نمود و خداوندش در دست محی و بقیه
و عذاب ناموار و چار ساخت ما در جای خود مسطور آید و تعلیم مبارکش را اسود بن خالد الازدی برد و از بزرگوار
نخورد و یک درع آنحضرت را مالک ابن سیر کندی برویتی برد و رنج خویش در سپرد معلوم باد در ضمن اسامی این مالک
مالک بن سیر و مالک بن سیر و مالک بن سیر با قسام مختلفه دیده شده و نیزه سیر بن مالک مختلفا بخارش
رفته مگر است پاره در کتاب تصحیف شده باشد و نیزه تو اندو بودیم شخص مختلفه باشد در نسبت لغت تصحیف
اسم نشده باشند و گاهی یک نسبت را بدو شخص یا بکشتن داده باشند صاحب فر را انحصار الی الی می نویسد که

بجزین

احوال حضرت سید اسحاق بن علی بن سلام

ائمه بن جنه قبض مبارکش را مصلوب داشت و مرد و صرشت و این همان پدید است که بفرمان پسر سعد بن تن
 دیگر از یارانش بر بدن مبارکش اسب براندند و هم که دید یکی بن کعب سر از بل آنحضرت را برد که گشت در کجا
 لاوار و دیگر کتب بنابر آنکه بن عین از خالد مسطور است که گفت نزد ابی رجاء عطار دی حضور دهم و او منی
 اهل بیت رسالت را جز بفضل و منتبت یاد نکند و خیال مردی از آنان که بگرمای حاضر بودند بروی درآمد حسین علیه السلام
 راست نمود در ساعت دو تیر شهاب را خدای بروی فرود کرد و بر او چشمش را گوی ساخت و دیگر عبد الله بن ریاح
 قاضی گویر از غلت گوریش پریش گرفت گفت در وقوعه کرملا حاضر شدم لکن مقاتلت مقاتلت نوزیدم و آن
 پس که امام حسین علیه السلام شهید گردید شی در عالم خواب مردی ثانی را نگران شدم پس با یکی بر زمین زد و گفت خیر
 و حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله حاضر شو از بیم و محبت نیروی دکت زمین برخت و کفم طاقت ندارم پس
 دست مرا گرفت و کشان کشان حضرت رسول بزوان برد آنحضرت را اندویناک بدید که در دست مبارکش حربه
 و در پیش روی مبارکش کسب کرده بودند و فرشته باشمیری از آتش در حضرتش سپای و گوی را گردن همیزد و آن
 آتش در ایشان میافشاد و آنان را میسوخت و دیگر باره زنده میشد و همچنان بدان گونه کشته و سوخته میشد چون
 اینحال بدیدم کفم سلام علیک یا رسول الله سو کند با خدای نه باشمیر بزدم و نه بانیز طعن فرود آوردم و پیر
 بجای بر آن دهم فرمود آیا بر سو و کثرت لشکر فرودی پس مرا فرود گرفت و از طشتی که از خون حسین علیه السلام
 سرشار بود مرا محمول نمود و چشمهای من سوخت و چون از خواب برستم هر دو چشمم گور بود و دیگر ابو الفرج در کتاب مقاتل
 از قاسم بن اصبح ابن نباته روایت کند که گفت مردی از ابان بن دارم را بارونی سیاه نگران شدم و از آن پیش
 همیشه با جمال بسیار سفیدش دیده بودم کفم چهره تو چنان دیگر کون شده است که نزدیک بود ترا نشناسم از چه رو
 باینصورت و حالت دچار شدی گفت جوانی امرد را که در پیشانی نشان سجده و در خدمت حسین علیه السلام بود کفتم
 و از آن پس تاکنون هیچ شبی سر بخواب نبرده ام جز اینکه مردی میاید و جامهای مرا میکشد و بجهنم میکشاند و باتش و درخ
 و چارمی سازد و من از هول و عذاب چنان صیحه برمی انکتم که تمام مردم قبیله از آن فریاد سر از خواب بر میگذراوی
 میکوید مقتول این ملعون حضرت عباس بن علی علیه السلام بوده است و بروایت دیگر امرد گفت مردی سپید
 اندام ز اصحاب حسین علیه السلام را کفتم که در جبینش نور سجود موجود بود و سرش را پا در دم قاسم گفت این مرد را
 بر آسبی بانشاط نگران شدم که آن سر را از سینه اش آویزان کرده و نزدیک بود بر زانوی اسب برسد باید رم
 کفتم اگر این سر را قدری بالاتر بردارد بهتر است چه این سر بر زانوی اسب میخورد و در نشاط و جنبش میافکند و سب
 می بیند پدرم گفت آنچه با صاحب سر نمود از این شدید تر بود با بچه میکوید امرد گفت که در یک کفتم هیچ شبی برین
 میکز در جز آنکه چون بخواب میوم میاید و مرا بجا و پیشانی ما خود میدارد و میکشد و میکوید شتاب پس مرا بجهنم میکشد
 و باتش و درخ عذاب میدهد تا با ماد میشود را وی میکوید از زنی که او را همسایه بود بشنیدم که گفت این صیحه
 شبی ما را آسوده میکزاد تا سر بخواب بریم و از صیحه اش آسایش نداریم آنگاه این خبر را از زن او پرسیدم گفت چنان
 که شنیده اید و نیز از ابن عطیه مسطور است که گفت ما جماعتی خورد سالان که در زمره عثمان شمار بودیم یکی روز در کوه
 گاه کوی مردی ز تشنه نگران شدیم که اندامش سفید و چهره اش سیاه تر از شب تار بود پرسیدم این کس کیست گفتند

صفت حضرت اسحاق بن علی

کتاب تاریخ طبرستان

نظم

صفت حضرت اسحاق بن علی

صفت حضرت اسحاق بن علی

از آن

ج دوم از کتاب مستوفی الادب فارسی

از آن مردم است که بر حسین علیه السلام پرورن شده دیگر از محمد بن سلیمان از مشهوری است که گفت کاهن که در زمان حجاج
 رحلت گرفتیم و از کوفه با جماعتی از مردم خودمان پوشیده و پنهان پرورن شدیم مگر بلا در آمدیم و در آنجا مکانی از بهر سکونت یافتیم
 پس فزونی از نسیب یافتیم و در کناره فرات فرود شدیم تا در آن منزل پناه بریم در آنجا حال مردی ناشناس و غریب بدیدیم که قدم را
 رخصت و هدیه تا در آن منزل شامپای بریم چه مردی عابر بسبیل مستم از احابت کردیم چون آفتاب سرگوبه کشید و ظلمت
 شب جهان در سپرد چو اعی از لفظ افروخته ساختیم کردیم هم نشستم و از حسین علیه السلام و مصیبت و قتل آنحضرت سخن همی پندیم
 و همی گفتیم محکس از قتل آنحضرت بجای ماند جز اینکه خداوندش ملتتی در بدنش در افکند آنرا گفت همانا من نیز در حله قاتلان او
 بودم سوگند با خدای گزندی با من نرسید و شما آنچه گوید از روی کذب و دروغ است ما خاموش شدیم و چراغ خاموش
 گرفت آنرا دیبای شد تا فستیل چراغ را با بخت خویش اصلاح نماید پس کف او را آتش فرود گرفت و از آن سوز جگر و وز
 فریاد گمان پرورن تاخت و از هم جان خود را در فرات پهنند تا مگر آن آتش جگر تاب را با آن آب نباشد سوگند ما خدا
 نکران بودیم که چون سراب فرود بردی آتش بر روی آب در تاب بود و چون ناچار سر پرورن کشیدی زبانه آتش او را
 فرود رفتی و او را آب در بردی و چون سر بر آوردی همچنان او را فرود رفتی و بر اینگونه بیای بر دنا از آن آتش تا بنده میرا
 بایدان شامبزه گشت و دیگر در ثواب الاحمال از یعقوب بن سلیمان مردی است که گفت بشی با یاران خویش از بر
 و حدیث میرانیدم تا از عقل حسین صلوات الله علیه سخن در میان آمد یکی از یاران گفت بچیک در قتل آنحضرت مشارکت
 داشتی جز آنکه بلای در جان و خانانش فرود گشت پیری فریاد از میان آنجماعت گفت سوگند ما خدای در قتل او حاضر
 زمین بودم و تاکنون هیچ امری کرده مذیده ام و بنا کوری و چار نیفاده ام مردمان از سخنش در خشم شدند و در
 بیخانی چراغ افروغ گامتن گرفت و از لفظ روشن بود آن شیخ با صلاح چراغ بر فاست در سافت شاعر و در گفتاش
 فرودان شد آن پیر بر آن فرود میدان گرفت تا مگر فراموشش دارد آتش از بختش بریش در افتاد آن فریاد بیهوش
 و بیهوش پرورن تاخت و بسوی آب شتاب گرفت و خوشی را در نهری فرود پهنند و آتش بر فرزند سرش زبانه بی بر آورد
 چون سر از آب بر کشیدی در رویش در افتادی چندانکه از آتش اینجان با آتش آن جهان شتابان گردید و رقم حرف گوید
 چنان نماید که این دو حکایت یکی باشد و در اخیر جبارت شسته باشد و دیگر در سحار الانوار سطور است که مردی را بدین
 دست و پای و کور نکران شدند که با این حالت ناممور تبی گفت پروردگار ما را از آتش و دوزخ رستگار کن بادی کشید هرگز
 نشت گرفتار شتی معذاکت رستگاری از ما را خواستما حق گفت همانا من با اینکسان بودم که در کربلا بقتال حسین علیه السلام
 برتیم و چون آنحضرت را شهید ساختند و بدن مبارکش را از جامه سلوب نمودند سر او بی که بجای بود بنگرید اشت خواستم تا
 آنکه را از سر او بی بر گیرم آن عقول مظلوم با دست راست است آن بند را محکم گرفت چنانکه شو انتم مقصود نایل کردم پس با
 خوست او را ستمش را قطع کردم و خواستم تا بکنه را بر گیر نیوقت با دست چپ بند از او را استوار بداشت همچنان شرمنا
 نشدم و بسیارش را نیز بچندم و بکنه طبع کردم اینوقت آتش زلزله شدیم و چنانک شدیم و روی بر کاشتم تا گاه خواب
 بر من چیره گشت پس در میان کشتگان بختم دور خواب چنان دیدم که محمد صلی الله علیه و آله با علی و فاطمه علیه السلام
 پا بند و سر مبارک حسین سلام الله علیه را پا و در دنا فاطمه صلوات الله علیها آن سر مبارک را ببوسید و فرمود یا ولدی
 ترا کشد خدای بکشد ایشان را اینکار را کدام کس تا بگوید آن شهید مظلوم گفت شمر از کشت داین شخص که در خواب است

و در این
سخن مرد
از شعله
چراغ

ایضا سخن
مردی

تقدیر
که خواست
سراورد
حضرت را
دارد

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

دو دست مرا قطع نمود و نگاه بامین اشارت کرد فاطمه علیها السلام بامین فرمود خدای هر دو دست و هر دو پای ترا از حق
پس بکنند و چشمت را کور گردانند و باشت در اندازد پس از بول و دشت از خواب بر جستم و هر دو دست و هر دو پای خود را
از تن جدا دیدم و از نور صحرای شدم و از آن نفرین جز سوختن در دوزخ چیزی بجای نمانده است و در خبری بس
طول که در کنار الانوار از سعید بن مسیب باین حکایت مسطور اشارت رفته میگوید چون آن غلبت حدیث خوشتر باین
مقام رسانید گفت اکنون در این خانه خدای پامده ام و باستانه کعبه در او میخیزم و استشفاع منیام با اینکه میدانم خدا
تعالی هرگز مرا مغفور نمیدارد پس در مقامت که بچکس بجای نماند حدیث آن غلبت را بشنید. بلغنت کردن بروی
حضرت یزدان تقرب خواست و هر یک با او همی گفتند ای ملعون آنچه کردی ترا کافی است **وَسَيَنَلِمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا**
أَنِّي مُنْقَلَبٌ نَفْلِي و در این خبر مذکور است که این ملعون ساربان امام علیه السلام بوده و در خدمت آنحضرت از مدینه
بمراق شده بود و نیز در کنار الانوار مسطور است که مردی آهنگر از مردم کوفه گفت چون لشکریان از کوفه باینک حرب سین
بن علی علیه السلام پیرون شدند آنچه اشیاء آمینین و آلات خدای با خود هشتم بر گرفتیم و با آن سپاه جانب راه سپردیم
و بهر کجا فرود میشدند و خیمه و خرگاه بر پای میکردند من نیز خیمه و خرگاه خویش بر فرستم و او ما را خیمه و مرا بطخیل را باستانها
رماح و سیف و خنجر با صلاح آوردم چه برای خنجر عالم بودم ازین روی در میان آن لشکر جز آنکه ما را شدم و نفرودی از
در روزی کامکار شتم و بر اینحال بودیم تا حسین علیه السلام بالشکرش نزدیک شدند و ما بگریه و گریه در کنار نهنگی
خیمه بر افراشتیم پس کار بقتال پیوست و آب را بر روی آنحضرت بر سبید و او را با یاران و فرزندان کشتند و مدت قاتل
دارت حال ما نوزده روز بود و من بارگاه حال و فرایغ بال و فرودی مایه زمال بنزل خویش مراجعت کردم و ای وقت اسرا
نیز با ما بودند پس ایشان را بر عبید الله عرض دادند و او فرمان کرد تا بجانب یزید سوی ملک شام روان دارند پس روز
چند در منزل خویش درنگ نمودم تا یکی شب که بر فراموش خویش سر بخواب و هشتم قیامت را بر پای و مردمان چون بر او
منتشر و طغیانی پراننده پریشان و سرگشته نگران شدم که از شدت عطش زبانها بر سینه آویزان داشتند و باین طبعیت و
شدت که در ایشان مشاهدت میکردم خویش را از مقامت آمان تشنه کام تر میدانستم چه از شدت تشنگی در سمع و بصر
کلال افتاده بود و بر این برافزیدن آفتاب تابنده چنان حرارت نمودار کرده بود که مغز را بجوش و فرودش در آورده
و بعد از زمین چنان تفته و گرم گردیده که کفنی قبر را در زیرش آتش بر افروخته و گذاشته اند و چنان همی پنداشتم که هر
قدم از پایم جدا گردیده است سوخته بخدای عظیم که اگر محشر را میدانشند که کوشش بدنم را پاره کنند تا از خون بدنم
اشامیدن گیرم بر من خوشتر بودی تا باین عطش در رحمت و محنت باشم و در آشنای این عذاب الیم و بلای عظیم نگاه
مردیرانگزان شدم که شعاع جمال مبارکش عرضه محشر را در سپرد و زمین و زمان را سرور او فرود گرفت و بر فرسی بر
و باموی سفید بگذشت و از جماعت پیغمبران و اوصیاء و صدیقان و شهیدان و صالحان گردان کرده در اطرافش
انبوه کرده بودند و چون باد در آن درگوش کرد و آن گردان بگذشت و چون ساعتی بگذشت نگاه سواری نمودار
گردید که بر اسبی جواد و پیشانی سفید بزیشت که کوفی چهره اش چون ماه شب چاره بر روشن است و کردی پشمار
در رکابش بر سپار و بامرو نهیش با سپار بود چون بکوشه چشم نگران شدی اجسام را ارتعاش و لرزیدن فرود سپردی
و اگر حرکتی بدست دادی پهلوانان را زنده افتادی مرا ندوه فرو خورد و درینغ و انفوس فرسود تا چرا بسبب این هم

عقوبت بنی امیه
و زحمت بدین شرح

دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۶۳۲

دو بشت از آن شخص که از سخت با نجال و جلال گذشت پرش نکرشم این وقت نکران شدم که این سوار بر کباب بایستاد
و بعضی خنده اشارت کرده شنیدیم که فرمود بگریید و راس بکین تاخت و بازوان مرا چنان بگرفت که گفتی با چنگالی
اینین که از تش تا شده باشد ما خود داشته باشد و بدو بر کشید یقین کردم کتف راستم کنده میشود پس زبان سبقت
بر کشیدم تا که مزارات رود بر نقل و سختی میفرود پس کتفم ترا سوگند میدهم مانگ که ترا بگوشاری من فرمان کرده بازگویی
کیت گفت علی از مانگه بیزد و کار چهارم کتفم این شخص کسیت گفت علی که اگر کتفم بگس که پیش از وی بر گذشت کدام
کس بود گفت محمد شاکر کتفم مانگه در اطرافش بودند کینند گفت پیغمبران و صدیقان و شهدا و صلحا و مؤمنان کتفم
از من چه روی داده است که علی بن فرمان کرده است گفت فرمان او را امت و حال تو بر بنوال این مردم است چون
درست نظر کردیم عمر بن سعد امیر سپاه را با جاعلی که بشا زراعی شتا قتم بدیدم که او را در رنجبری آمین بگردن باز داشت
و از دو چشم و دو گوش زبان بیکشید بین وقت بر ملاک خیش یقین کردم و دیگر مردمان را پاره در رنجیر مغلل و برخی را
و کردی را مانند خودم اسیر و دیگر بازو نکران شدم و در ایحال که ما را میبردند رسول خدا را بارده از نرستان دیدم
و آنحضرت بر فراز تختی بلند و فروزنده شسته بود که از مردارید غلطان بود و دو مرد نیک موی نیک روی با چهره روشن
از طرف عین نهشته بودند از آن فرشته پرسیدم این دو تن کیستند گفت نوح و ابراهیم هستند و در این حال نکران شدم
که رسول خدا فرمود یا علی چه کردی عرض کردی سبک از کشندگان حسین را بجای نکرده شتم مگر آنکه پیاد مردم چون این
سخن شنیدم سپاس خدای را بگذر شتم که از حبابه قاتلان نبودم و هوش و عقل با من بازگشت نگاه رسول خدای فرمود آنجا
را نزدیک پیاد چون با آنحضرت نزدیک ساختند هیچی از ایشان پرسش میکرد و میکردست چند آنکه از گریه آنحضرت تمام
هل محشر گریستند چه آنحضرت از مردی پرسید بازگویی در کربلا با فرزندم حسین چه ساختی و او جواب میداد یا رسول الله
آب را از وی باز داشتم و دیگری گفشی او را بکشم و دیگری گفشی عینه اش را از من ستور در هم گفتم و دیگری گفشی پسر
پیمارش را مضروب ساختم این وقت رسول خدای سینه بر کشید و فرمود و اولاده و اولاده و اولاده و اولاده بعد از من
ای این بیت من بر شما چنین بگذشت ای پسر من آدم بگری بر آدم نوح بگری که بعد از من با فرزندان من چه پیش آورد
ایشان چنان بگریستند که در محشر زلزله انگیزند نگاه فرمان کرد تا زبانی جهنم یک یک را از آغاز تا انجام فرود گرفت و
باتش در آورد پس از آن مردی را پیاد آوردند و از وی پرسید در کربلا چه کردی عرض کرد گاری نکردهم فرمود آیا با نجا
نبودی گفت آری ایولای من مکن بیکاری از من روی نمود جز آنکه عمود خیمه حصین بن نمیر را که از لطمه با شکسته شد
با صلاح آوردم آنرا فرمود سوادش کربا بر پیرم پشتر نمودی او را باتش برید پس صیحه بر آوردند که حکم و فرمان جز
برای خدای و رسول خدای و وصی رسول خدای نیست حداد میکوید این وقت بر ملاکت خود یقین آوردم پس فرمود
تا در حضورش حاضر گردند و از حال من پرسید و بعضی رسانیدم بفرمود تا ما باتش بر بند چون برابر روی باتش
بکشیدند از کمال دشت پیدار شدم و هر کس را بدیدم آن دستمان باز کتفم و از آن پس زبان آن حداد از کار شد
و یک نیمه اش مردار کرده و دستمانش از وی کناری و پزازی گرفتند و در شدت حال و سختی روزگار جانبش
القرار گرفت و نیز در کتاب و بعضی کتب تواریخ و احادیث و اخبار از سندی مریدیت که کتفی شبی یکی از دستم با من
بضیافت نشست و از هر روی صحبت در آنکند و نکران شدم که بضیافت و درشتی سبلی که از فرزند فرمود آید سخن میزند پس

سخن از وی بود
تبرانداده بود

احوال حضرت سیدنا حسین علیه السلام

۶۳۴

بحدیث او گوش آوردم تا بحکایت که بلا پوست و با قتل حسین علیه السلام قریب لعن بود چون سخن با مقام افتاد آهی بر
برآوردم و ناله اندوکیدن بر کشیدم گفت ترا چه پیش آمد گفتم مصیبتی فریاد آوردم که تمامت مصائب روزگار در دهلوشین سهل
و هموار است گفت آیا در صحرائی که بلا حاضر نبودی گفتم سپاس خدا را که حضور نداشتیم گفت ترا فکر نمیکند بر هر چیز سپاس گذار باشی
گفتم شکر ما بیکم از آن کتاب خون حسین علیه السلام آسوده ام چه از حدش خبر داده اند که فرمود هر کس بخون سپهرم حسین طلب
کرده شود در روز قیامت ضعیف المیزان باشد گفت جدش چنین فرمود گفتم آری و نیز فرمود که سپهرم حسین را بطلم و عدوان
شید می کنند **لَا وَمِنْ قَلْبِهِ كَانِ فِي نَابُوتٍ مِنْ نَارٍ وَبَعْدَ بَعْدِابِ نَصِيفِ الْتَارِ وَفَدَّ**
عَلَتْ بَدَاهُ وَرِجْلَاهُ وَلَهُ رَابِعَةٌ بَعُوذُ أَهْلِ الْتَارِ مِنْهَا هُوَ وَمَنْ شَابِعَ وَبَابِعَ أَوْ رَضِيَ بِدَلِ الْتَارِ
كَلَّمَ نَضِيفَ جُلُودِهِمْ بَدَلُوا بِجُلُودِ غَيْرِهَا لَبَدُّ وَقَوَّ الْعَذَابِ الْآلِيمِ لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ سَاعَةً
وَلَيُقَوَّنَ مِنْ حَبِيمِ جَهَنَّمَ فَالْوَيْلُ لِمَنْ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ دَانَسَ بِهِ
که هر کس حسین را شهید کرد اندازد او را در تابوتی از آتش قرار دهد و با نذازه یک نیمه عذاب جمله این نار برود عذاب کنند در حالتی که
هر دو دست و هر دو پای او را معلول کرده باشد و او را بوی مانوش برآید که اهل آتش از آن بوی بهر سوی نیامند شوند
ایشخص و هر کس او را شایعت و متابعت کرده باشد یا بکار او خوشود شده باشد در آتش و در عذاب بند و هر وقت پست
اندازم ایشان ناچیز شود پوستی دیگر بر ایشان بکشند تا از ذوق عذاب الیم هیچ آبی آسایش نیامند و از عذوبت حیم شامند پس
وای بر ایشان ما و از عذاب جهنم چون آن مرد این سخنان را شنید گفت ای برادر من ایستگلام راستی نگوید هستی گفتم چگونه چنین میگو
باینکه رسول خدای علی علیه واله میفرماید هرگز در دروغ گفته ام و نه دروغ گفته شده ام گفت می بینی که میگویند رسول خدا
فرموده است که قاتل فرزندم حسین بطول عمر بر خوردار نمیشود هم اکنون من حاضرم بدوستی تو ساکنند چیزی کم که روزگارم از
نود سال بگذشته باینکه تو ندانی در جمله کدام مردم هستم لا والله گفت من اخص بن زید هستم گفتم که در یوم القلعت از تو چه خبر
شد گفت من امیر مردم هستم که عمر بن سعد فرمان داد تا سب بر جسم حسین تا زنده پس سخنانهای او را در هم گفتم و چنان
قطع علی بن الحسین را که چهار بود از زیر پایش پیرون کشیدم که او را بر روی درافکندم و چنان هر دو گوش صفیه دختر حسین را
در طمع گوشوار بر کشیدم که پاره کردید سدی میگوید دل و دیده مرا خونین ساخت و پیردن شدم تا در خاک نلعون تدبیری
بکار برودم در خیال فروغ چراغ کاستن کرش و پهای شدم تا روشن دارم گفت بجای بنشین و او هم همچنان از روی تعجب از
سلامت نفس خویش حکایت میکرد و نکشت در آن کرد تا آن چراغ را بر افروزد چراغ دروی در کرش پس بجاک در افکند
چنان آتش خاموش شد فریاد برآورد و پیرا درم در یاب پس کاسه آب بر روی افتادم باینکه در دل دوست نمیداشتم چون
آتش بوی آب بشنید بر قوت و جذبت بر افروزد و صیحه بر آورد که ایچگونه آتش بود که خاموش شدن ندارد گفتم خود را در نظر افکن پس
ناچار خود را در آب انداخت و از قدرت خداوند بر میرید در آب پشته آمدی آتش دروی پشته گرفتی چنانکه جوی خشک و کهنه را
بادی گرم تاقه کند و آتش در میر بود من همچنان دروی نگران بودم سوگند با خدای بیجا که آن آتش خاموش نکشت تا حد آن
پدیدرمانند و قال بر روی آب افکند و دیگر در بیان الواطین از فضل بن پیر دوست که گفت در مجلس سدی جایده شتم ناگاه مردی
در آمد نشست و از روی مجلس را بوی قطران فرو کردش سدی گفت که قطران فروش باشی گفت نیستم فرمود این بوی از چیست گفت من در
لشکر عربین بودم حضور یافته ام و میخای این با مردم لشکری فرو شتم و از آن پس که حسین علیه السلام شهادت یافت رسو گنجد ایر از خواب بدیدم حسین

نویسنده
مجلس
مجلس
مجلس

دوم از کتاب مشکوٰه الا و بنصری

ظهور المسلمون و ت یافت رسول خدای را در خواب دیدم حسین در خدمت حاضر بودند و علی علیه السلام اصحاب حسین را
 که در روز عاشورا با او کشته شدند سعادت می فرمود من نیز سخت تشنه بودم و خواستار شرب آب شدم سوخته ای فرمود
 توان کس می که دشمنان ما را یاری کردی عرض کردم خرابین بود که میخامی آمینن با ایشان بفرودم پس علی علیه السلام فرمود
 او را از نظران بنوشان و آنحضرت قدس حجی از نظران با من با او بنوشیدم چون مرا از خواب بر گرفتم تا سه روز بول من قطران بود
 آنجا قطران شد قطع لیکن این بوی در من بجای ماندندی گفت هر کس از آن کس که گدیزی کرده یا کبابی خورده یا از آب
 فرات نوشیده باشد آید از من بیدار محمد صلی الله علیه و آله بر خوردار نشود و از بهشت کامکار کرد و دیگر عبد الملک
 بن عمیر مکتوبه مرا از بنی ساعده بمساره بود یک روز در وی مکران شدم روی دادند اش سياه و سرش سفید تینود کفتم
 این چه حالی عجب است که در تومی مکران گفت ای برادر در حدیث شکر عبید الله بن زیاد در یوم الطفتی از اصحاب حسین علیه
 السلام را سر بر گرفتم و صبحگاه دیگر با من صورت و بیت بر آمدم و ازین برافروزم بر شب چون سر بخواب نهادم تمامت شب را
 با من سخن راندی و بد در غم در افکندی و یکسره پای کوب و دشت و دشت همی بودم چون بل و عیالم از این استان دان
 شدند هر وقت سر بخواب نهادم و آغاز اضطراب نمودم از خوابم برانگیخته در مدینه المعاصر مسطور است که در روز عاشورا
 چون اصحاب حسین علیه السلام بمقام غز شهادت یافتند آنحضرت کینه پرمانی را از چند جای پاره ساخت و در زیر پاه
 پوشید تا چون بدان مبارکش را از جای مسلوب دارند با آن کینه پرین طمع نیارند بعد از شهادت آنحضرت مردی غیبت
 دلیم از آن پیران نیز چشم بر نه داشت و از بدن مبارکش پرده ساخت و در زمان هر دو دستش از کار شد و مثل کرد

تعبیر مردی دیگر که
 قاتل می از شهید
 بود

عقوبت مردی که پیران
 آنقدر را برود

تعبیر بعضی غنائیم قند

غشش مطبوخ

فاکتر شدن در

انگش کردن
 گوشت

صفت افوق

نان خوردن
 عصافیر عاشورا

ذکر تعمیر و تبدیل بعضی غنائیم فستید حضرت امام امام حسین علیه السلام بیاره آساره

در بحار الانوار از جمیل بریده مرویست که در از روز که حضرت سید الشهداء بقتل رسید شتر می از لشکرگاه آنحضرت بدست شترگان
 افتاد پس آن شتر را کشتند و به بختند و چون خواستند از آن مطبوخ ماکول دارند مانند علم که در حقی بس تحت مرارت یافت
 چند کوزه مویشند از گوشت و آبگوشتش بخورند و دیگر از سفیان نسوی مسطور است که گفت جده ام با من حدیث را بگفت
 که در آن روز که حسین علیه السلام بجز شهادت فایز گشت مکران شدم که در من یعنی اسپرک کاکر خود کرد و بود و نیز گوشتها را پیش
 در افتاده بود و عقبه آن بی غصه گوید که پدرم میگفت اگر آن رس از در حسین علیه السلام باشد این سخن صحیح باشد بگو
 تبدیل جوید و نیز از زید بن ابی الریاد مرویست که گفت در روز شهادت امام حسین علیه السلام چهارده ساله بودم و این است
 که در لشکرگاه آنحضرت بود و خاکستر شده بود و اتفاقاً آنجا بودم حجت گرفتم و شتر می را در لشکرگاه خودشان کشتند و در گوشت
 انگش از پخته آیدند و دیگر از فتح بن شحرف عابرو می است که میگفت چنان بود که هر روزی مقداری نان برای کوشکان
 ریز زیر می کردم و عصافیر از آن بخوردند و چون روز عاشورا در آمد و قانون دیگر ابام ناز از زیر کمرم انجوان بخوردند
 به شتم که عصافیر سبب قتل حسین علیه السلام از خوردنش اشاع در زیدند را هم حرف گوید مگر نیست جده امی همی ریوا
 باشد که آن حیوان را امکان خوردن آن نباشد و میشود انجوان بسبب آنکه در روز شهادت رزیده با شتم و در آن کتابت
 ابن عاصم مسطور است که گفت مردی که بر حسین علیه السلام حروج کرده بود و نزد ما بود شتر می و مقداری زعفران خورد و چون

احوال حضرت سید اسجدین علیه السلام

بود که از آن زعفران هر وقت کوبیدن گرفتند آتش میگردید و نیز زنی مقداری از آن را بردست خود بود و تا سبب برص و عارض گردید و آتش را بکشد و چون با کار دشواری میساختند از مکانش آتش برافروختی و چون پاره پاره کردند جگانه همچنان آتش از آن برآمد چون در دیک بطنج در آورند از دیک آتش برافروخت و نیز از سیفان بن عتب و یزید بن مرون واسطی مرویست که گفتند شتر حسین علیه السلام را سحر کردند چون نگران شدند گوشتش آتش برافروخت و دیگر ابو مخنف حدیث کرده است که چون سر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام را بجلس یزید علیه اللعنه در آوردند چنان بونی خوش بردیدید که از جمله طایفه های جهان برتر بود و چون شتر را که حامل سر مبارک آنحضرت بود سحر کردند گوشتش با از صبر سقوط تلخ دیدند و چون آنحضرت شهید شد و رس نخون خود گرفت و خورشید تا مدت سه سبب تکلف گشت و هر سگی از زمین بر گرفتند در زیرش خون بود و جماعت جن تا یکسال همه روز بر فراز قبر مطهر پیغمبر آنحضرت بگریستند معلوم باد که اسباب جمع سبب است که روز شنبه باشد و اینکلام از آن روی باشد که پاره گفته اند قتل آنحضرت در روز شنبه روی داد ازین ابتدای انکشاف شمس از روز شنبه بوده است و نیز در خبر زعفران و جل از نامح از ابی عبد الله مروی است که گنیزکی حدیث رانده بود و گفت چون از آن گوشت در قرح ریختند آتش از آن بردمید و در آن هنگام من گوشت بودم و پاره از استخوان شتر را بر گزیدم و در کل نفتم و بعد از زمانی از کل در آوردم و چون کار در آن بر کشیدیم از جای آتش نمودار شد بدینم آن استخوان همان شتر است پس مدفونش ساختم و هم در آن کتاب مسطور است که ام کلثوم سلام علیها در آن هنگام که ایشان را میبردند با حاجب این زیاده فرمود و یک انیک هزار درهم است این در اهرم را بر گیر و سر مبارک امام حسین علیه السلام را و پیش روانه دار و دار او پهلوی شتران و دنبال مردمان جای ده تا ایشان از نظاره سر آنحضرت ببار روی نیاد و ندیس حاجب در اهرم را از بهر خویش برگرفت و آن سز نور را در پیش روی اهل بیت پیغمبر و آن دشت و چون روز دیگر فرارسید خدا تعالی آن در اهرم را بسکنهای سیاه برگردانیده بود و بر یک جانبش کتب بود و لا تحببن الله خافلا عما یعمل الظالمون و بر جانب دیگر و سبعلم الذین ظلموا ائی منقلب و دیگر در کشف القماری عیسی بن عارث کندی مسطور است که گفت از ذکر تا این یکی بن عمر طائی شنیدم که گفت جماعتی بسیار از مشایخ علی گفتند که شتر بن ذی الجوشن لعنه الله علیه در میان بار و افعال امام حسین علیه السلام مقداری طلای سرخ پاشت و اندک را یکی از از دشران خویش بداد و اندک بزرگتری بداد تا از بهرش علی و زبیر را چون مرد صالح آن زر در آذر برد و با کردید و یکم از دیگری غیر از ذکر یا شنیدیم که آن زر سرخ مس کردید و آن زر را بدیدیم خبیش ما بگفت شتر آن زر را بخر است و بقیه آن زر را بداد و گفت در حضور من آتش تباب و چون ضایع در آتش بردها شد و چهار آن کرد و هو است که از روزی در تابش اشاب پدید شود و بر دایتهی آن زر با آتش بپوش تبدیل گرفت بنده نگارنده که در این اخبار و آثار در مقام استعجاب و انکار نشاید رفت چه امام علیه السلام قلب عالم امکان و علت وجود جمله آفریدگان است اگر در روی گزندی رسد البته در تمام اشیا اثر میخشد و اگر بدیده تحقیق نکرند از دیده شمر و سان و جمله انکسان خون میر سخت چنانکه آسمان و زمین و سگان سموات و از زمین خون گریستند و دیگر گون شدند و مجالغان مانند عبد الملک مردان که خود نگران شده بودند گواهی دادند که شتر روز کار بر او فاش میگریست خون میگذشت از سر او بان که طلا و این آثار از ابتدای روز کار در حق هر پیغمبر و وصی که شهید شد پدیدار شد البته در مقام جناب سید الشهداء اسلام علیه السلام که بر بنجله برتر است بیشتر روی میدید که گشته است که آتش را با آب برود و سلام تبدیل گرفت و آب نیل بر فرج میان خون گردید و آسمان بر یکی بن ذکر تا خون گریست و از آن چاه خون جوشید

آتش نشستن عذرا
بصفت زین از زعفران

نخستین اثر سحر

سنگ نشستن در اهرم

سنگ نشستن از روی شتر

و کذا

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولیٰ ناصر

و کذاک غیر ذلک: ازین برافزون از سان شهادت فرزند رسول صلی الله علیه و آله ناکنون که در سال هجرت با
 یکمیزر و سیصد و دوازده سال پیوسته است چگونه معجزات و آثار نمودار شده و علمای اعلام در کتب خویش اشارت کرده اند
 و اگر بجهت در یک جای فراهم کرد و چندین مجلدش کافی نباشد و در زمان خودمان آنقدر شنیده ایم که از یک کتابی مرسوم برست
 چنانکه در همین سذات معجزه بآه که در روز عاشورا در باد کوبه و الصاق زن و مردی در حال مباشرت بیکدیگر و با بحال وقوع
 تا چند روز باقی ماندن و حجر اطبای حادث از آنجا که ایشان و شیوع این خبر در تمام ممالک و نکارش اغلب مخالفین مذمب
 اینستان مجیب را در روزنامه های وقایع ایام و انعقاد مجالس عدیده و مناقب ائمه اطهار و مجالس وعظ و اخرو و خلق کردنای
 مشاعل و تقاسم چرخها در تمامت بیوتات و خانات و معابر و مساجد و دکانین و بازارها و خیابانها در کل ممالک اسلام و مطبوعات
 و متابعت رعایای دول خارج با مسلمانان و ظهور پاره معجزات در همان ایام بطوریکه در هیچ دولت و ملتی در زمان هیچ طبقه از
 سلاطین اسلام از ابتدای ظهور دین اسلام حتی در زمان سلاطین صفوت آئین صفویه نماندند بر اینندم شنیده نشده بلکه ظهور
 اسباب آلات انجام این مجالس بدون ترتیب مقدمات معجزه بزرگ است چه موافق تخمین پاره اشخاص با بصیرت گذشته در شهر
 دارالمنطقه طهران پنج کوزه در صد چراغ بلور با تقاسم انواع مختلف روشن شدی و بر مقدار بهای شمع تیغزدی و آنچه سباب نفسیه
 غایش داده که از پنجاه کوزه در تومان سبایش افزون بودی و بدلائل عدیده و معجزه بآه از تمامت معجزات انبیای عظام و فرشتگان
 حکم عوام بر ترحیب تراست چه از هیچ پیغمبری بعد از آنکه سالیان دراز از وفاتش بر گذشته باشد بلکه در زمان خودش نیز چنین معجزه
 با هر که مخالف و موافق بگردند و راه انکار و شکرند تاکنون نمایش نیافته است ازین برافزون اینقدر غیب که در لباس اسلام بوده است
 نه باطن از دین بچانه بوده است و ازین که بدین اسلام نبوده با وی گفته بود شمامرت این روز را بسیار مبارک دیدم از چه میخواهی در
 چنین روز از من کامیاب شوی انجمنی عاشقانه نگرده و ترکب انفعیل شنیع شده بود و باین طینت و اقتضاح چهار در سوای ابد
 ابد هر چهار مانده بود چون طرف برابر مسلم نبود هیچ راه چون و چرا و انکار و پاره احتمالات برای سدی از احادیث باقی نماند و نیز
 ظهور این معجزه بآه معجزه دیگر است که در اوقات سوختن جامع اموی در شهر سال یکمیزر و سیصد و یازدهم و یازدهم در جاجنود مسطور میشود

ذکر انجمنی که از ابتدای خروج مسلمین عقل تا زمان شهادت اعلیٰهم السلام عقل انبیا شد

از جمله این ملاعین معقل است که در زمان خروج مسلمین عقل بیست محمد بن کثیر کشته گشت و دیگر دو تن از خلفای ابن زیاد بود که بدست
 محمد بن کثیر کشته شدند و نیز بیست تن از اعوان ابن زیاد بدست پسر ابن کثیر جانب بس المصیر کشته شدند و پنجاه تن از جمعی از خواجگان محمد
 بن کثیر در بیرون دارالاماره بالشکر شام جنگ کردند و جاعتی از مردم شام تباها شدند و دیگر کشته شدن یکصد و بیست تن از مردم
 شام در اول جنگ جناب مسلم با ابن کرده و این هنگام بود که از سرای طوعه بیرون آمدن زیاد یا نصد نفر مدد این شمشیر اشکر
 شام خبر ستاد و نیز جمعی کثیر بدست انجناب بقبل رسیدند و دیگر باره نیز ابن زیاد یا نصد تن مدد او فرستاد و بدو پیام کرد که کلم
 پناه و امان بده که جز باین تدبیر بروی چیره نشوی و همچنان انجناب و قعی ما بان ایشان نهاد و جمعی کشته شدند و جاجنود
 دستخوش شمشیر آبدار فرمودند و دیگر ابن عمران را زخمی نکردند و دیگری از دلیران را کشته و کوفیان چایی در معبر بخت کردند و
 در شب زیاده کرده و با او جنگ انداختند و آنحضرت جمعی از شیخان را در این کت کشت و بان مخالف در شاهه گرفتار شد

فلسوف

و بعضی

رابع دوم از کتاب مشکوة الادب ناصری

۶۳۸

و آنکس که قتل او فرمان یافت رسول خدا را در برابر خویش بیدار نماید دشت بغداد و دیگر حارث را که بدون اجازت ابن زیاد و پسر مسلم را بکشت بفرمان انلعون مکتب شد و آغاز مقاومت روز عاشورا بسیار غلام ابن سعد و سالم علام عبید بن عمیر قتل رسیدند و نیز جماعتی از لشکر ابن سعد به تیر باران مردم امام حسین علیه السلام کشته شدند و پست و چهار تن از مردم کوفه را علی بن حجر بکشت و برداشتی بمشاد تن بدست او قتل رسیدند و قتل یزید بن نفعان قمی بدست حر بن یزید ریاحی و نیز قتل جماعتی از لشکر شام و صفوان بن خطله و سه تن برادرش بدست حر و نیز از دنیا ایشان مشاد و چند تن دیگر را بکشت و همچنین کشته شدن بعضی بدست مصعب که از اصحاب سید الشهداء علیه السلام بود و نیز کشته شدن جماعتی بدست عروه غلام حر و دیگر کشته شدن یزید بن معقل و سی تن از لشکر ابن زیاد بدست برین خنجر کشته شدن سی و یکتن پیاده و سوار یا از آن افزون بدست وهب و طاکه ستمی بدست مادر وهب و طاکه تنی چند بدست عمرو بن خالد از دی و پسرش خالد بن عمرو کشته شدن شی چند بدست عمیر بن عبد الله مذحجی و طاکه تنی نفر از آن مردم طیف بدست مسلم بن عوسجه و تباهی سی تن بدست پسر مسلم بن عوسجه و قتل رسیدن نود و چهار تن از آن گروه به تیر تیغ هلال بن نافع بجلی و طاکه مزاحم بن حریش بدست نافع بن هلال و طاکه جماعتی از آنان در تیر باران کشته شدن ابو عذره ضبابی از جوه لشکر شمر بن ذی الجوشن و طاکه شصت و دو تن از کوفیان بدست حبیب بن مظاهر و قتل رسیدن یکصد و پست تن از شجاعان کوفه بدست زهیر بن القین و طاکه پانزده تن بدست حجاج بن مسروق و برداشتی یکصد و پنجاه تن بدست او و غلامش قتل رسیدند و کشته شدن پنجاه تن بدست یحیی بن کثیر و قتل جماعتی بدست یحیی بن سلیم و قتل شی چند بدست عبدالرحمن بن عبدالعزیز و طاکه جمعی بدست عمرو بن قرظ انصاری و طاکه شی چند بدست عمرو بن خالد صیداوی و داماد کردی بسیار بدست سوید بن عمرو بن ابی مطاع و قتل سه نفر از کوفیان بدست مادر پسر که پدرش را کشته بودند و طاکه شانزده تن از ایشان بدست جناده بن حارث انصاری و کشته شدن جمعی کثیر بشیر حابس بن شیب و غلام او شوذب و قتل رسیدن هشتاد تن از آن ملعون بدست غلام بر امام علیه السلام و قتل رسیدن نختین از آنان به تیر یزید بن زیاد و طاکه جمعی بدست ابو عمر نضلی و تباها شدن پنج نفر از تیر یزید بن هباج و قتل رسیدن نه تن از آن جماعت خلیث بدست زیاد مصاهر کنندی و طاکه هشتاد و چهار تن بدست ابراهیم بن الحسین و داماد هشتاد تن بدست علی بن مظاهر و شصت و چهار نفر بشیر المصلی بن العلی و تباهی هشتاد نفر بدست محمد بن مطاع و طاکه هشتاد تن مردم رزم آرای بدست جابر بن عروه و شصت نفر بدست مالک بن داود و جماعتی بدست عبدالرحمن بن الگدری و تنی چند بدست مالک بن اوس مالکی و طاکه افزون از ده تن بدست انیس بن معقل اصبحی و اینجکه که اشارت رفت اسامی آن کسان است که بدست اصحاب آنحضرت از روی تعیین مورخین کشته شده اند و تبه جماعتی نیز بدست سایر اصحاب آنحضرت که شهادت یافته و از مقتول ایشان نام نبرده اند بقابل رسیده اند اکنون با آنان که

بدست بنی هاشم کشته شدند اشارت میسرود

ذکر آن ملا عین که از لشکر ابن زیاد بدست
شهید امی بنی هاشم علیه السلام بدمار رسیدند

توضیح این است که اینها

رابع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب نامری

۶۲۹

اول کسیکه از بی نامی در حایت پسر پیغمبر پان تاخت و جنگ در اخراجت عبدالله بن مسلم بن عقیل بن طالب رضوان الله
علیهم بود و او در سده هجری نو در تن از کفار را بدار البوار فرستاد و آنگاه در جوار رحمت پروردگار قرار یافت پس از وی محمد بن مسلم
میدان قتال تا شده شی چند از ابطال رجال را پایمال هلاک و دمار کرد انیده بسوی برادر رهپوش و دیگر با پزده تن از آن
مردم جفاکار بشیر عقیل بن عقیل عرضه هلاک شدند و بقده تن را عبدالرحمن بن عقیل از خاک سجاک انگذ و مفاد تن بدست
نوسی بن عقیل کشته شدند و هشتاد تن از شمشیر احمد بن محمد بن عقیل به نیران جاویدان شتاب گرفتند و ده تن بدست محمد بن عبد
بن جعفر بختیبر سپهر شدند و یازده تن پیاده و سوار بشمشیر آشبار عون بن عبدالله بن جعفر طیار با تاش جاوید سپاه کشت و غنا
تن بدست قاسم بن حسن علیها السلام جانب دوزخ گرفتند و چهارده تن از دلادران آن سپاه را عبدالله اکبر بن حسن
سلام الله علیها بدوزخ فرستاد و یکصد و نو نفر از آن جماعت نکو بیده سیر در حلات احمد بن حسن علیها السلام بدرکات
نار بسیار شدند و پست و یک نفر از نیشیان کوفه بشمشیر عبدالله صغیر بن علی علیها السلام شربت هلاک و دمار نوشیدند و در جزیره
بدر ملعون قاتل عبدالله صغیر را با جماعتی از آن مردم شقاوت بنیاد را عمر بن علی سلام الله علیهم از شمشیر آشبار با تاش دوزخ
نکونار فرمود و جمعی کثیر را محمد صغیر بن علی علیها السلام بجهنم سفیر ساخت و صالح بن سیار و برادرش بدو کرد و بی سپاه
از شمشیر آشبار عون بن علی علیها السلام شرب حمیم بسیار شدند و افزون از هشتاد نفر از آن گروه شقاوت سیر را حضرت
عباس بن علی سلام الله علیها بشغیر دوزخ سفیر ساخت و دو سیت تن از آن سپاه کینه خواه بشمشیر ابدار حضرت علی اکبر سلام
علیه روی بدوزخ نهادند و آنچه سوای آنان میشد که بدست بعضی از شهدای بنی هاشم که مقتولین ایشان را مذکور نموده
اند هلاکت و دمار پیوسته اند و تمیم بن قحطبه که از ابطال شام بنام بود با ششی چند از شجاعت آن گروه و افزون از دو هزار
نفر از آن مردم نکو بیده اثر از تیغ ابدار فرزند حمید رکازد بگریزند رسول مختار حضرت خاتم آل عبا جناب سید شهادت
صلوات الله وسلامه علیه ازین جهان چیدار با تاش جاوید نکونار شدند و آنچه که بدان اشارت رفت مطابق اصح
روایات بود و اگر بپاره روایات دیگر اشارت میرفت بسیاری ازین برافزون نوشته اند و دیگر بر ادایت پاره از
مورخین چهل نفر از آن گروه را اسب سواری آنحضرت بضر بگردد و دندان تپاه ساخت و دیگر قتل عامل سزبارک آنحضرت
بدست ابن زیاد و بقولی بکلمه یزید و تباهی جمعی از ایشان در فتنه ابن عقیف و تباهی چهل تن سوار که عامل سزبارک آنحضرت
بودند با پروردگار رقما رو هلاکت ششصد تن از آن گروه نابکار گاهی که در طی راه و حرکت دادن رؤس شهید آنحضرت
اهل بیت را بسوی یزید بزمین سپور رسیدند کشته شدن پست و شش تن از ایشان بدست مردم محض در آن
بیتگام که با ساری و رؤس شهید بجانب دمشق میرد شدند و هلاکت پیرزالی فرقت پانچ زن و دیگر گامیکه سزبارک حسین سلام
را در شهر دمشق حمل نگردد و آن ملعون سنگی بانه همان انگذ و هلاکت در زمین که بفرمان یزید پدید تیغ بقتل سزبارک کشید
پس آن خلاصه تباهی جماعتی از مردم شام و قتل
شده اند علیهم السلام بعد از عاشورا تا زمان مختار
چون امام حسین علیه السلام در دشت کربلا شهادت یافتند اغلب مردم را همچنان و فرودش فرود کوش چنانکه
از ابتدای فتنه اهل مدینه و کوفه و قوه عروه و محاصرت اعدای این زبیر و تباهی جمعی از مردم شام چه در زمان یزید چه

احوال حضرت سید اسحاق بن علیہ السلام

پس از مرگ آن پدید و بعد از آن خروج سلیمان بن مرد فراموشی در کوفه و نیز خروج مردم بصره بر این زیاد و فتنه زدن
 حارث و حاکم قرظی و پاره بلدان و مصادرا با انواع و اقسام مختلفه تا زمان طلوع مختار و جنگ او و ابراهیم هاشمی
 و صاحب ایشان با این مطیع و تباهی گردید از مردم این زیاد و سپاه مردان بن حکم و عبد الملک و نیز تباهی جمعی
 در فتنه ازارقه و دیگر جماعت خوارج و فتنه ضحاک بن قیس و دیگر مخالفان بنی امیه بجهت تا بهر نسبت لشکر این زیاد از
 ابراهیم و اصحاب او و تباهی جماعتی از مردم کوفه که بر مختار خروج نمودند و ذیل این کتاب استطاب مسطور گردید
 منزل امراء و سرداران نام دارد ششم و کوفه به ترتیب باز نموده شد لاجرم تجدید بحارش آن مشه و حاجت
 حاجت نبود و اکنون قبل از آنکه حکم مختار گشته شدند اشرار می کنند

و کفر قبل جماعتی از فتنه حضرت امام حسین علیه السلام بدست مختار بن ابی عقیب

ازین پیش در ذیل خروج مردم کوفه در شب ابراهیم بن مالک اشتر بر مختار علیه الرحمه و جنگ مختار با اجماع
 و مبارزت رفاعه بن شداد و در کتاب مختار با حضار نمودن مختار ابراهیم بن اشتر با قتال دادن با مردم کوفه
 اشارت شده با بجز چون رفاعه بن شداد قتال برداشت تا قتل گردید و مختار از مردم کوفه یزید بن عمیر بن ذبی مران و
 نغان بن صهبان جرمی که مردی ناسک بود و فرات بن زجر بن قیس قتل رسیدند و پدر فرات مجروح گردید و
 و عبد الله بن سعید بن قیس عمر بن مخنف گشته شد مذ و عبد الرحمن بن مخنف برادر عمر حیدان قتال داد که مجروح گردید و
 کاسیک از خویش بفرمود بر روی دست برد و هم جماعتی از مردم از داری قتال میدادند صاحب روفه الصفا میگوید
 در وقت کوفه ابراهیم هاشمی در آنل حمله چاه تن بکشت و ششصد تن اسیر ساخت و بقول ابن اثیر و دیگران مردم کوفه
 و این در هم شکسته و هولوگانه و خنفس بهر سوی پراکنده شدند و گروهی در خانه های خویش پنهان گردیدند و
 بعضی مصعب بن زبیر روی کرده بدو پیوسته و جمعی روی بیادید نهادند و شارت شکست و فرار ایشان مختار
 رسید این هنگام بفرمود تا سبزه ای مردم کوفه تا غنچه و از خانه های وادعین با نصد تن را اسیر کرده بیرون کشید
 و بهر دست مختار و آوردند مختار گفت در این جماعت بگردید و هر کس را که غایب و قتل حسین علیه السلام حضور یافته با
 من معلوم دارید و بر وایت روفه الصفا و دست تن در بر وایت مجلسی و دست و چهل شست و این طبریز
 با مجلسی موفق است و گوید انجاعت را دست به حضرت مختار در آوردند و از آنجور دست و چهل شست
 را که در قتل حسین علیه السلام حاضر بودند یک یک معلوم کرده سرزنش بر گرفت و دیگران را را گردند و
 بر وایت ابن اثیر اصحاب مختار نیز از هر یک از اساری آزادی دیده بودند و را بقتل رسانیدند چون مختار این خبر
 بدیست بفرمود اساری را حاضر کرده و از ایشان عهد و پیمان استوار بگرفت که از آن پس گرد فتنه و آشوب و
 اجماعی که مخالف امر مختار و اصحاب اوست بگردند انگاه ایشان را براه خود بگذشت این وقت مختار فرمان کرد تا
 در گوی و بوزن کوفه مذا بکشیدند هر کس در سرای خویش نشیند و در بر خود فرزند کند و در خون آل محمد
 صلی الله علیه و آله شریک شده در امان و تسایش است

در وقت کوفه

در وقت کوفه

در وقت کوفه

در وقت کوفه

در وقت کوفه

در وقت کوفه

در وقت کوفه

ذکر قتل شمر بن ذی الجوشن و بعضی از قبایل لعنهم الله تعالی بجمله مختار بن ابی علیید نفق

قتل عمرو بن العاص

این اشیرد و یکسان نوشته اند بعد از آنکه از او می شماران نذا در کوفه بر کشید و پیرودن از شهر کاف خون آل پیغمبر صلی
 علیه و آله را امان بخشید عمرو بن العاص از پیروی لعنة الله علیه که از جمله امان بود که در قتل امام حسین علیه السلام حضور
 یافت و بعد از شهادت آنحضرت بر سب خویش برآمد و از طریق واقعه جانب راه سپرد و دیگر از نام و نشان
 آن بد فرجام اثری مشهود و خبری معلوم نبود تا در این ساعت که مجلس مجلس و ایندو برایتی چون بدست که شما
 در طلب او کوشش کرد و از چشم جان سرب پیایان نهاد و تشنگی بروی چیره افتاد و چندانکه نیردی را ندن داخله
 از وی برفت و فرزند او در آن حال جمعی از اصحاب مختار را که سعادت یار گردیده بود او را در یافتند و با آنحال پریشان
 و جگر تشنه شهر کوفه را در زد و این طعون بروی او کسی بود که تیغ بر بدن مبارک امام حسین علیه السلام
 رانده بود چون مردمان کوفه را دیدار بر چهره اش افتاد بروی بخش شدند و در هر کوی و بزمین مرد و زن جوید
 هر دو نامحور مش نیکند و خاک و فاشاک بروی دمویش بر نهند و با آنحال پر تلاش بخدمت مختار در آوردند
 مختار بفرمود تا سخت تر حالتی سرش را از بدن جدا کردند و در خاک و خویش پافشند و بقولی اصحاب مختار
 چون او را در آنحال عطر افشاده دیدند همچنان عشتان سر بریدند و بنیرانش کسبیل ساختند در کتاب روضه الصفا
 و دیگر کتب اخبار را ثور است که چون امارت مختار استقامت یافت با نظور که اموال بود در قتل قتله علیهم السلام
 مساعی جمیلیه معمول نمیداشت پس محمد بن نغیه و طایفه از مردم شیعی زبان بطعن و دق وی دراز کرده گفتند
 اینم که با خاندان نبوت دعوی محبت مینماید و در سخن خویش صداقت مینست چه اگر قتله آل رسول صلی الله
 علیه و آله با فراغت بال و نیت خاطر قرارش قلبت اسایش خیال در شهر کوفه خند و باصال و ماه بسال میپایند
 و مختار جز شمشیر در مزرع تغافل نمی افشاند چون این خبر مختار پیوست بخویش آمد و بر تقصیر خود اعتراف و نیت
 بگفت محمد بن نغیه و جماعت شیعه آنچه گفته اند برستی و درستی تو امان است آنگاه با عبدالله بن کامل فریاد
 کرد تا اسامی تان و حاضران و مشت کردار مفضلاً نگاشته بعضی او برساند و نیز نام عمرو بن العاص را در بریده گشته
 شدگان ثبت نمایند پس عبدالله سامی آنجماعت را تمامت بر نگاشته مختار ردا و مختار در آن نکران گردیده بجای
 بر گرفتاری آنجماعت غمیت بر نهاد و بدست که شمر بن ذی الجوشن لعنة الله علیه با شی چند از آن مردم شهادت
 اثر که در خون پیغمبر با وی شریک و معین بوده اند از بیم او فرار کرده اند و در یکی از قرا کوفه پنهان شده اند
 پس مختار فرمان کرد تا غلام سیاه او که او را ازین و بقولی زربی مینامیدند و غلامی شجاع و دلیر بود در طلب شمر و مختار
 با جماعتی روی براه نهادند چون شمر نزدیک شدند آن طعون با همایش گفت این غلام را بحال خود بگذارید تا
 بخورم طمع و اندازد پس آنجماعت از کنار مختار چندی دور شدند و زربی کار را بگام خویش نیداشت و بدو حمله در
 اندخت و شمر را کشت و همایش نیز بر آکنده شدند و شمر راه برگشت تا در قریه کلانیه که در کنار نهر قلی اند
 یک سویش واقع بود در آمد و بروایت مجلسی علی الله مقامه مختار غلام خود زربی را باده تن از دنبال شمر بفرستاد تا

ذکر

قتل شمر علیه

سرش

احوال حضرت سید اسجد بن علیه السلام

۶۴۲

بر شهرت

سرش را بر کوفه و بدو سپاوردند مسلم بن عبدالله الضبابی میگوید که ای که از محاربه هزیمت شدیم من با شمر بودم و آن غلام که از پی شمر میآمد چون با ما نزدیک شد شمر گفت از من دور شوید شاید این سیاه در قتل من طمع بر بندد و از وی دوری گرفتیم و انعام وقت رخصت شمر و شمر را کشت و ما روی بر آه آورده تا بقریه کلتانیه فرود شدیم و برود از آن پس که حکم بن طفیل ملعون چنانکه مسطور آید بدست محاربه شده شمر بن ذی الجوشن و سحن بن اشعث و سنان بن انس و یزید بن عارض و مره بن عبدالصمد لعنهم الله تعالی که از روستای تنیه امام علیه السلام بودند چون از قتل حکم در قتل عدی بن حاتم بخدمت محاربه یافتند چنانکه شدند شمر گفت با آن حسمت و شوکت عدی بن حاتم محاربه برادر زن او حکم کشت عدی شوانست او را حمایت کند چگونه ما آسوده توانیم زیست بهتر است که هم هشب ازین سرگام بپروان شویم و بصره روی کنیم و مصعب بن زبیر پیوسته کردیم آن چهار ملعون کفشد ما ازین سرگام بدر نمیرویم شمر گفت شما خود را نیندازید ما من پروان میروم پس کسی را بجارش بن قمرین که قاله زاده آن لعین بود بفرستاد و نوشتار شد که دیلی با وی کسیان دارد تا بصره اش برساند عارض بر سخن او و قتی نهاد شمر تضرع بسیار کرده چندان که عارض پذیرفتار شد پس شمر بن ذی الجوشن و سنان بن انس و پانزده تن دیگر از آن مردم نخست شمر از کوفه پروان شدند و این خبر عبدالله بن کمال رسید بر شست و بدر سرای محاربه باید و غیر غلام محاربه را استحضار داد و انعام خیر محاربه را بچند تن غلام از دنبال شمر باخت تا گاهی که او را دریافت و در میان جنگ برخاست و در میان جنگ و خون شمر ضربتی بر خیز فرود آورده او را هزیمت و آورد و شمر ملعون چون گریه و دیوانه و پلنگ آشفته از دنبال هزیمت شدگان تباخت و عارض بن مره را با دوتن از غلامان محاربه کجاک و مار میگذرد خود روی بر آه بصره آورد و خیر با سنان بیکلال بکوفه باز شد و با دوتا این داستان در حضرت محاربه کشف گشت و او را خشم فرود گشت و خیر را عتاب کرد و گفت که ام کس ترا فرمان کرد تا در دل شب بر نشینی و بجز شمر روی کنی و دوتن از غلامان مرا بکشتن دهی گفت همی خوستم شمر است من کشته گشته و این سعادت و ثواب و نیکنامی مرا نبرد شود لکن بنید استم انجام من کار با این صورت ناخسته و سیرت با مود نمود کبیر محاربه چهره خیر صفرتی بدید گفت این زردی روی از چه روی باشد گفت از اندوه کشته شدن اند غلام با سنان در افتاده ام محاربه است که این صفرت از ضربتی است که بروی فرود کرده و اینک پنهان همی دارد گفت لعنت خدای بر شمر باد پس عبدالله کامل و ابو عمر و حاجب را فرمان کرد تا با خیل و خشم خویش از دنبال آن جنایت متارند و او را دستگیر نمایند و شمر این هنگام در کلتانیه که از قرا کوفه است فرود آمده بود و دیده بانان بر کاشته بودند از آن سوی عبدالله بن کامل و ابو عمر و مردم خویش راه بر گرفتند و بان قریه فرار سیدند لکن از توقف شمر در آنجا خبر نیافتند و گشت و در فرسنگ راه سپرده در مکانی فرود شدند مسلم بن عمرو از وی میگوید در کلتانیه با شمر بن ذی الجوشن بودم مرا تا امام جماعت و مؤذن قریه را بدیدم و مردم با ایشان گفت میخواستیم دوتن را پدید کنید تا یکجا با از پیش روی خویش بصره فرستیم تا مصعب بن زبیر را از رود من گاهی سپارد و آن دیگر مراد لیل راه باشد تا بصره در آورد ایشان دوتن را جانتر ساختند یکی جوان و دیگری سال برده تر و آن جوان یهودی بود و راه نیک می نمود پس شمر خدی نیار به پیشوای نماز و مؤذن بداد و نامه مصعب بن زبیر برنگاشت و بجان یهودی داد و بجای دست مزد عمودی روی نزد و گفت بباست خواب و آرام از خود بازگیری و این نامه را مصعب با زرمانی و از بدختمه رو کند و در کار قاصد و دست مرد

ربع دوم از کتاب مشکوة الادب ناصری

غادر بادلی شفته کینه درش روانه ساخت بود چون نمیفرسنگ راه به میورد از آن کین و آشوب که او را بود راه بگردانید و بدینوسی که از ذری عبدالله ابو عمر و فرودگشته بود راه گرفت و برادیت مجلسی چون شهر در آن قریه فرود کردید و دهقانی را حاضر ساخت و نامه بسوی عصب برنگاشت و در عنوان نوشت للامیر المصعب بن زبیر من شتر ذی الجوشن پس آن کتاب را بان دهقان داد و گفت هر چه توانی شتاب و این نامه را بمصعب در بصره یا زمرسان و آن دهقان سپاهان در وقت تا آن قریه که ابو عمر بیان نمود تن آید ممتی از جانب محاربا مومر شده بودند جای داشتند فرار رسید و او را یکی از اصحاب ابی عمر بدید و نامه را گرفت و عنوانش را قرائت کرده از شهر و مکان او پرسید و دهقان گفت از امکان که شهر جایدارد تا اینجا سه فرسنگ مسافت باشد این اشبر که بد چون شتر بقریه کلتا نیه در آمد از دم آن قریه دهقانی را حاضر ساخت و او را نزد نامه داد و در وقت مصعب بن زبیر بر زبان و او را مکان چنان بود که دهقان را از آن ضربت مبتی در خواهر سپرد و تقدیم شد تا بر بختن جوید فرود رفتن نیست رخون امام علیه سلام تدبیرش را سرگون کند و او را روز کارش بدست خود بر خود تراشید پس آن دهقان روی براه نهاد و بی برکت تا در آن قریه که ابو عمر از جانب محاربا فرودگشته دید و مان این عصر بود فرود شد و دهقانی را بدید و از شکایت شتر بد حکایت می کند هشت ناکه مردی از اصحاب ابی عمر که عبد الرحمن بن ابی الکنده نام داشت بروی عبور داد و آن نامه را که از طرف شتر مصعب عنوان داشت قرائت نمود و از حال و مکان شتر پرسید و باز دست که در میان بیان افزون آمد و فرسنگ بعد مسافت نیست پس حکلی شادان و خرم روی بدان قریه نهادند مسلم بن عبدالله میگوید با شتر گفتم اگر ازین مکان کوچ کنیم نیکتر است چه از این مکان چنانکه اما از اینجا که گرگ اصل بر آن خبیث است و دندان باز کرده و حکم قدر بردار و هلاک آن ناکار صدور یافته بود گفت وای بر شما این خیالات فاسده که شمارا در سپرده داین سخنان که شمارا باز نموده اند همه پیوده و در دنج را رقت و فرود غی نیست همانا دل این مردم را رعب چشم فرودگشته سو کند با فدای تاسه روز ازین مکان پرورن نشوم میگوید در این اشاکه بخواب غفلت اندر بودیم ناکاه آوای ستم شور کجوش رسید با خوشی تنی کفشد آوای پاره دواب باشد و چون چندی پشت داد یافت اصحاب شتر بر فشت تا از حقیقت آگاه شوند ناکاه دیدند مردم ابی حمزه از فراتزل نمایان شدند و کرد کرد خانهای آن قریه فرود گرفتند مسلم میگوید من در ساعت از زیر آند دشت که بسیار شش خفته بودم پرورن شدم و لباس خویش را چون دهقانان بسیار و شمشیر خود را پنهان کردم و بر در شتی بر آمدم داین هنگام شتر را اسلحه برتن نبود و بتنهائی پیرانی برتن داشت چون مردم شتر فرار رسیدند اصحاب شتر فرار کرده او را شها کند شد و آن طعون مجال پوشیدن جابه نیافت و با آن بدن مبروم و اندام پلید که از زیر آزار پدیدار بود بانیز پرورن تاخت و اصحاب محاربا شتاب گرفتند تا مجال پوشش اسلحه نیابد و چون اصحاب شتر چندی دوری گرفتند آواز تکبیر بلند دیدند که گویند همین گفت که این خبیث را بکشند و او الکنود که آن نامه شتر را نزد آن دهقان قرائت کرده بود و بر آبکشت و حسب پلیدش را نزد سکهها سپکندند تا بخورد و مذکور است شتر چون چندی بانیزه مقاتلت و رزید شمشیر بر گرفت و نیزه را سپکند و یکی از شعبان آبکشت و همچنان قتال داده پیشتر با بوزیر

بَقْتُمْ لِنَبْتِ عَرَبٍ بِأَسْلِحِهِ
لَمْ يَرْفُقُوا عَنْ عَدُوِّ نَاكِلا
جَمْعًا مَحْتَابًا بَدَنَ الْكَاهِلَا
أَيُّهَا كَذَابُ مَفَانِيلا أَوْ فَا نِيلا
بِقُوَّتِهِمْ ضَرَبُوا بِرُؤْيِ الْعَاوِلَا

از این سخنان که شمارا باز نموده اند همه پیوده و در دنج را رقت و فرود غی نیست همانا دل این مردم را رعب چشم فرودگشته سو کند با فدای تاسه روز ازین مکان پرورن نشوم میگوید در این اشاکه بخواب غفلت اندر بودیم ناکاه آوای ستم شور کجوش رسید با خوشی تنی کفشد آوای پاره دواب باشد و چون چندی پشت داد یافت اصحاب شتر بر فشت تا از حقیقت آگاه شوند ناکاه دیدند مردم ابی حمزه از فراتزل نمایان شدند و کرد کرد خانهای آن قریه فرود گرفتند مسلم میگوید من در ساعت از زیر آند دشت که بسیار شش خفته بودم پرورن شدم و لباس خویش را چون دهقانان بسیار و شمشیر خود را پنهان کردم و بر در شتی بر آمدم داین هنگام شتر را اسلحه برتن نبود و بتنهائی پیرانی برتن داشت چون مردم شتر فرار رسیدند اصحاب شتر فرار کرده او را شها کند شد و آن طعون مجال پوشیدن جابه نیافت و با آن بدن مبروم و اندام پلید که از زیر آزار پدیدار بود بانیز پرورن تاخت و اصحاب محاربا شتاب گرفتند تا مجال پوشش اسلحه نیابد و چون اصحاب شتر چندی دوری گرفتند آواز تکبیر بلند دیدند که گویند همین گفت که این خبیث را بکشند و او الکنود که آن نامه شتر را نزد آن دهقان قرائت کرده بود و بر آبکشت و حسب پلیدش را نزد سکهها سپکندند تا بخورد و مذکور است شتر چون چندی بانیزه مقاتلت و رزید شمشیر بر گرفت و نیزه را سپکند و یکی از شعبان آبکشت و همچنان قتال داده پیشتر با بوزیر

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

ع ۳۴

این وقت شجریان قوم دفرسان لشکر با صحت شمشیر و صولت شیر بر روی هجوم آوردند و سنان انس بحاجت آن ملعون پامرد و جوی
 ابو عمره با شمشیر آتش بر شمر تابش و چنانش بر سر نبوتش که تا سینه اش بر شکانش پس جماعتی از اصحابش را بکشیدند و سر از تن جدا
 کرده سزا را بر نیزه دهنه را بسکها افکند سنان بن انس و حارث بن قرین را گرفتار کرده در بند افکندند در جلاء العیون
 مسطور است که شمر ملعون ماورظلوای جنگ چندان جراحت رسید که نیروی حرکت نداشت لاجرم او را بر گرفتند و بخوارتر
 حالتی بخدمت مختار آوردند مختار بفرمود تا آتش عظیم بر آفرودند و یکی را از روغن مخلوط داشته بر آن آتش تا فیه بجوش
 آوردند و آن ملعون را که بر آن دیکدان نکران بود در آن روغن کد حبه پفکندند چندانکه بدن پلیدش ناچیز گردید و از آن آتش
 و جوش آتش دوزخ و حمیم حمیم گرفتار شد و سَبَّعِلْمَ الَّذِينَ ظَلَمُوا اِنَّ مِنْ ظَلَبٍ يَنْفَلِيُونَ و بروایتی نگاه در
 خدمتش معروف شد که شمر ذی الجوش شتری از شتران امام حسین علیه السلام را بغنیمت برده و چون بکوفه رسیده بود دختر
 نمود و گوشتش را بر مردم کوفه قیمت نمود مختار فرمان کرد تا تفحص کنند و هر خانه را که از آن گوشت بهره رسیده معروف دارند
 چون در خدمتش معلوم گردید بفرمود تا آن خانه را ویران کرده با خاک یکسان داشته و نیز هر کس از آن گوشت بخورد بود سر
 از تنش بر گرفتند و بروایتی چون ابو عمره شمر را بکشت و سنان و حارث را اسیر ساختند و در همان مکان فرود کردید و نگاه
 جوانی قمیسی شصین بر سر و زنجیلی بر دست داشت نزد عبدالله بن کامل آمد و گفت ای پسر ما مردم این قریه تمامت دشمنان
 رسالت و دوستداران و دشمنان نبی امیه هستند و بر آن بر صدق سخن من این است که این جماعت کفار را بکار راد این قبر
 منزل و ماوی نهادند و برای ایشان دلیل راه بصره نامت کردند عبدالله گفت سخن همان است که کشی پس بفرمود
 تا بزرگان قریه را حاضر کرده و آنجا را با ایشان سپرد و در رعایت مکریم و تعظیم و سفارش طبع نمود و فرمود اگر آنچه گفتم
 عمل گذارید آنچه باشم مردم باشم کنم و خانه های شما را آتش زدم نگاه عمای خود را از سر بر گرفته بان جوان بداد و خبر
 و با سر شمر و دیگران روی بکوفه نهادند مردم کوفه با استقبال عبدالله و ابو عمره پروردن شتافتند و چون سرهای منافقان
 بر فراز نیزه نمایان دیدند از کمال وحده و سرور و فرخندگی برآوردند و همچنان پامرد تا بدر قصر الاماره رسیدند و سنان بن انس
 و حارث بن قرین را بنزدان بردند لکن این خبر مخالف آن خبر است که سنان نزد صعب کرخت چنانکه بخوست خدا تعالی مصلوب
 آید در بعضی اخبار وارد است که خدا تعالی شمر ملعون را از پس کشته شدن بصورت سکی بر آورد و آن سگ در میان کعبه
 و قبولی در ستر من رای و بروایتی در زمین کر بلا با جگر تفته بهر سوی تشنه دو ان است و چون سرهای سگ را بش پندارد با
 سوی قیامت قیامت گرسنه تشنه در عذاب الیم دچار گرفتار است و این ملعون بکبر است منظر و نباشت مخیر و وقاحت اخلاق
 و قباحت اطوار از تمامت تسبیح منظرهای روزگار بگویم بهرست علیه اللغه و العذاب ابن اشیر گوید در همان روز که مختار مردم کوفه
 را منهنه نم کرده قتل شمر نیز جمعی را ما مور ساخت از قصر از طرف جبانة السبع روی آورد و این وقت سمرقده
 بن مرد اسس البارقی را اسیر آورد خدمت مختار را سپار داشته بودند پس مختار را باین شعر ندا کرد

اَمِنُّ عَلَى الْيَوْمِ بِاَخِي مَعْدٍ وَ خَيْرٌ مِنْ حَلِّ بَيْتِ وَ الْجَنْدِ
 وَ خَيْرٌ مِنْ لَبِيٍّ وَ حَبِيٍّ وَ سَجْدِ

مختار بفرمود تا او را بنزدان بردند و چون در دیگر اوقات بگریید با حضار او فرماید پس یا در روی مختار آورده این شعر بخواند

اَلَا اَبْلَغُ اَبَا اِنْحُو اَنَا نَزْوَانَا نَزْوَةٌ كَانَتْ عَلَيْنَا

خرابی خانه و قتل
 جمعی از مردم
 کوفه

تن و دستاری
 پشین بر ما

کتاب سیرت
 مردس

ربع دوم از کتاب مشکوة الادب ناصری

۴۴۵

خَرَجْنَا لِأَنْزِلِي الضُّعْفَاءَ شَبَابًا وَكَانَ خُرُوجَنَا بَطْرًا وَحَبْنًا
 لَفَيْنَا مِنْهُمْ ضَرْبًا طَلْحًا وَطَعْنَا صَائِبًا حَتَّى أَشْتَبْنَا
 نَصَرْتُ عَلَى عَدُوِّكَ كُلِّ تَوْجِهٍ بِكُلِّ كَيْبَةٍ تَبَعِي حُسْبَانًا
 كَفَرْتُ مُحَمَّدًا فِي يَوْمٍ بَدِدُ وَبِوَجْهِ الشَّيْبِ إِذْ لَأَى حُبْنًا
 فَاسْتَجَّحَ إِذْ مَلَكَتْ فَلَوْ مَلَكَتْنَا لِحُرَّتَانِي الْحُكُومَةَ وَأَعْنَدَانَا
 فَتَبَلَّ نَوْبَهُ مِنِّي فَإِنِّي سَأَشْكُرُ إِذْ جَعَلْتَ الْفَلَاحَ بِنَا

غزب طلح
 بودن غزب
 یعنی زدن

چون مختار نزدیک شد گفت صلح امده الامیر سو کند با مختاری که جز او خداوندی نیست کاهی که تو قاتل میدادی فرشتگان نزد
 را بخوان شد که در میان آسمان و زمین بر اسبهای ابلق برشته در حیات تو قاتل میدادند مختار گفت بر غیر برای و این حکایت
 را باز نمای پس سزاقه بر فرزند غیر شد و این حکایت بر اند و فرود کردید و مختار او را در غلظتی بخاند و فرمود میدانم چیزی را مشهور و مجرده
 فرشته را ندیده باشی و این سخن را کاهی که بدستی ترا می کشم هم اکنون ازین شهر بیرون شو و هر کجا خواهی برو و در
 میان اصحاب من اشوب و فساد میفکن و بر من مشوران پس سزاقه در عصره کذمت مصعب بن زبیر بر دشت و شاعران اشاد کرد

بِقَوْلِ بَعْضِهِمْ
 جَمْعُ اَبْلَقِ
 اَلَا اَبْلَغُ اَبَا اَبْلَقِ اَنْتَ
 رَا بِنَا اَلْبَلَقُ دَهْمًا مَضْمِيًا
 كَفَرْتُ بِوَجْهِكَ وَجَعَلْتَ نَكَارًا
 عَلَيَّ فَيَا لَكُمُ حَتَّى الْمَمَاتِ
 اَرَى عَيْنِي مَا لَمْ تُصْبِرَا
 كِلَانَا عَالِمًا بِالزُّهَابِ
 دهم بعضی
 جمع ابلق
 جمع او هم
 صفت بودن کرم
 اسب بگرد

و ازین اشعار باز نمود که ابو جحی مختار بداند که آنچه از دیدار هلاکت با وی باز گفتم همه از روی دروغ بود و بوجی در جبار شاکه
 تا هنگام مات بر قاتل و دفاع شما حاضرم و ما تو هر دو میدانیم که این همه از روی ابا طیب و ترنات و مردم فریبی و طمع و
 طلب دنیا و ریاست و امارت دنیوی است بالجمله در این روز بود بیت ابن اشیر عبد الرحمن بن سعید بن قیس مدانی قاتل
 سعید و سعیر بن ابی سعید و ابوالزیر شامی و شبام قبیل از مدائن است با ثانی مردی دیگر او را کشیدند ابن عبد الرحمن با ابوزیر
 گفت آیا پدرم عبد الرحمن را که سید قوم بود تو کشتی ابوزیر این است در میان و تلاوت نمود لا اجد قوماً یؤذون
 بالله و الیوم الاخر یؤادون من حاد الله و دسوا ما اخرجت مبارک و با دبا با نمود که اگر بد پرت با خدا
 و روز جزا ایمان دهنستی با دشمنان خدای در رسول خدای دو ستار نبودی و معین و یار نیامدی و چنین کسی سید
 قوم و بزرگ قبیله شواند بود و در این روز چون آنوقت فرد کشید مقصد و هشتاد تن از قوم او قتل رسیده بودند و پیشتر گشت
 در مردمین پدیدار شد این واقعه در ماه ذی الحجه سال تصد و ششم روی نمود و اشرف ناس از کوفه
 سپردن شتافشد و بصره ملحق شدند و مختار یکبار به بخون قتل رساند رسول مختار ریخت کردید

قتل عبد الرحمن
 بن سعید

ذکر قتل جماعتی از مقتله حضرت سعید اشهد
 سلام الله علیهم بدست مختار

قتل جماعتی
 از کوفه

این وقت مختار در قتل قتل فرزند حیدر کرد و در سجانه رسول مختار تخمیم عزم داد و گفت هیچ با دین و آئین ما موافق نیست که
 قتله سعید علیه اسلام در روی زمین زنده باشد و بارش و آسایش روز سپارند و من در دنیا زنده باشم و ایشان را زنده

احوال حضرت سید اسجدین علیه السلام

بدارم و اگر چنین باشد همانا آل محمد صلی الله علیه و آله را بدنامی با شتم بلکه چنان که شمارا نام کرده بود مذکذاب دروغ زن
 هستم هم اکنون از خدای برایشان استعانت طلبم شما نام دشمن ایشان را با من باز نماند نگاه از پی این مردم غیث بر
 ملک و دیار و ضیاع و حقارت بازید و پامال ملک و دمار بازید و نیک بدانید که طعام و شراب بر من گوارا نشود و خواب
 آرام بر من سپندیده نیاید تا زمین را از لوث وجود این گروه شقاوت شرمهتر نذارم و صفی روزگار را از آثار ایشان پاک
 نکردم موسی بن عامر میگوید اول کسی را که محاربت بقتولت در آورد آنجماعت بود مذک که اسب بر بدن مبارک سیدالشهدا صلوات
 الله و سلامه علیه تا غنچه پس از مردم بی باک ناپاک را پاوردند و دستان پفکنند و دستها و پاهای ایشان را با میخهای همین
 بر زمین بکوبند نگاه اسبهای ماز و میخ را بر بدن پلید ایشان می تابانند چنانکه گوشت پوست و استخوان آنان را
 سخت و کوشه و با خاک یکسان کرده و در آنچه جای مانده بود آتش در زود آنگاه عثمان بن خالد بن اسید و هانی جنبی و
 ابوعبیده اشتر بن شیط را حاضر کردند و این دو ملعون در خون عبدالرحمن بن عقیل و لباس او شریک بودند پس بفرمودند که
 هر دو را بر زنده در ساعت شنبه هر دو را آتش بسوزند و این دو غیث و جانه جای داشتند آنگاه مالک بن شیر را در
 پیشگاه محاربا حاضر ساختند و آن مایه شقاوت با محاربا در دست ایستادند غلام محاربا که خیر نام داشت عرض کرد
 ای امیر مالک را بمن بخش محاربا را کمان میرفت که خیر میخواهد ما او را آزاد کند گفت این خیر است که میخواهی بر بگری
 گفت میخواهم بطوری سخت سزایش بر گیرم پس او را بادی گذاشت و خیر مالک را برود و سرش را بدستوار ای از تن
 جدا ساخت و نام او را در قهراسامی قتل نوشته در آن حال یکی از غلامان محاربا درآمد گفت هم اکنون نافع بن
 مالک را میاورند محاربا گفت در میان بجز این از زونی ندانم که این ملعون چنانکه من در آید و این غیث آب
 فرات را کجا بمانی کردی تا حسین و اصحابش نیاشامند چون حضرت عباس سلام الله علیه مشک برداشتن باک
 انگذره از آب فرات پر آب کرد فرمان داد تا مشک را از تیر سوراخ کردند پس محاربا بفرمود سرش را چون کوفتند
 از تن دور کردند و نامش را در جریده قتل ثبت نمودند و روز دیگر عبدالله بن کامل را بجا آورد و فرمود زکرا ن باش تا
 از قتل حضرت امام حسین علیه السلام یک تن جان سلامت نبرد پس عبدالله سوار شد و بهر سوی روی نهاد چون
 پاره راه در نوشت نگاه پیره زنی نزار و نالان بدید که از راه دیر او کام بسیار و با غلام خود گفت دست این فرزند تو را
 بگیر و بره باز او را پس غلام بر دست و دستش را بگرفت آن زن پرسید چه کسی از کجا می گفت غلام عبدالله بن کامل خلیفه ای
 کبر محاربا گفت مراد بگره سخنی کشتی مادی دارم غلام او را نزد عبدالله آورد عبدالله گفت ای مادر بگو تا چه داری گفت سه
 تن از قتل حضرت امام حسین صلوات الله علیه نیک در خانه من هستند و یکصد دینار بر من داده اند تا برای آنها اسباب
 سفر و توشه راه فراهم کنم چه اینک سفر دارند عبدالله در ساعت با آن زن خدمت محاربا باز شد و آن دستا از بعضی رساند
 محاربا بفرمود پانصد درهم آن زن بدادند و ابو عمره حاجب را با پنجاه تن کوفتاری آن پلید رودان دشت و چنان بود
 که چون ابو عمره بجای روی نهادی مردم عوام از پی او راه بر گرفتند و با یکدیگر گفتند ابو عمره برای کوفتاری کسی میرود و بگوید
 ابو عمره با مردم خود و جماعت عوام برفتند و در بام سزای پیره زال با فرود گرفتند و ابو عمره با شتی پند بدون سزای اندر
 شدند و حارث بن بشیر و قاسم بن جارد و حارث بن نوفل علیه السلام را در آنجا در یافتند و ایشان را کشتان کشتان از آن
 سزای بیرون آورده دست و گردن بر بستند و خدمت محاربا حاضر ساختند محاربا حارث بن بشیر فرمود چه فساد است

مذکذاب مذکذاب

مذکذاب مذکذاب

مذکذاب مذکذاب

مذکذاب مذکذاب

مذکذاب مذکذاب

که از تو

ربع دوم از کتاب مشکوة الادب ناصری

تذکره شریف

که ز تو زشت نهاد حرام زاده ظهور نموده است شرب خوردی و تقار کردی و لواط نمودی و زنا کردی و فرزند رسول خدا
گشتی پس بفرمود سرش را چون سر کوفته از تن بر گرفتند و نامش را نوشتند نگاه عارث بن نوفل را حاضر ساختند و گفت
این همان ملعون است که روی زین مطلوبه دشر فاطمه زهرا سلام الله علیها را بضرب تا زیانه پیاز رو پس بفرمود تا او را
بر عقابین کشیده با جلا و فرمود هزار تا زیانه بردی بزد آن ملعون امان طلبید مختار فرمود خدای مر امان ندید اگر ترا امان
بدهم پس بفرمود تا هزار تا زیانه دیگر با بزد آن غیث از شدت وجع الم آب طلبید مختار فرمود ای شقی بد نهاد و فرزند
رسول خدا را آب ندادی هرگز آب ندیم و همچنان او را بزدند تا در زیر تا زیانه جان بد و زخ برد آنگاه سرش را از تن
 جدا کرده و نامش را نوشتند بعد از آن قاسم بن جارود را در معرض عقاب در آوردند قاسم سوگند خورد که من در کربلا نبودم
لکن ابن اشعث را نصرت نموده ام امیر سید تن را بخشیده چه سندی اگر از گناه من نیز بگذشتی مختار گفت اگر از عدول
کوهی دهمند که تو در کربلا حاضر نبودی رأیت کنم پس چهار تن از بزرگان کوفه شهادت دادند که در آن اوقات قاسم تمام
 کرده خود را بر بتر بیماری در افکنده و از سزای خویش بیرون شد مختار چون این کوهی را بدید او را بر راه خود مکنده است

ذکر مختار خولی بن زید اصبحی و حکیم بن ایل
و پاره دیگر از مشتمل علیهم اللعنه و العذاب

تذکره شریف

مختار با ابو عمر در طلب خولی بن زید اصبحی لعنه الله علیه فرمان داد و ابو عمر با جماعتی بر نقشه و سزای آن نابکار را از هر سوی
فرز گرفتند و آن ملعون از بیم جان در دوشش در بر دایمی در پست الخلاء پنهان شد و او را دوزن در سزای بود یکی کوفیه و
آن دیگر شامیه کوفیه مومنه در دستار این بیت رسول مختار و با آن شامیه دشمن بود پس عبدالله کامل از زوجه شامیه
آن ملعون شوم پرسید باز کوی خولی در کجی باشد گفت اینک یکجا بر آید که از سزای بیرون شده و هیچم از وی خبر نیست
و از وی اثری نی از کوفیه پرسید شوهرت بجای اندر هست و آن زن را چنانکه طبری گوید نوار نام بود و دختر مالک بود
و بر دایمی حیون نام داشت در پاسخ گفت ندانم کجاست لکن مکان او را با اشارت نمود پس بجای آن سرداب
در آمدند آن غیث را چون روبااه حلیت باز آورد و دوش در آوردند و بقولی آن پلید را در پلید گاهی بدیدند که در زیر
جلت خرا پنهان بود و از آنجا پیش بیرون کشیدند و روی بخدمت مختار نیز با جمعی سیار شده برای او میآمد چون
آن ملعون را بدید فرمود او را بسزای خودش باز کردانید تا سزایش در یابد پس مختار بسزای او سرش را از تن جدا ساختند
و بدنش را در آتش بسوختند و بیاره روایات دیگر چون آن غیث را گرفتند و بر سبند و خواستند بیرون کشند این غیث
حیون را اطمینانی در خاطر بدید کردید گفت ای امیر فرمان کن تا زوجه شامیه او را نیز بگیرند که هزار بار از شوهر نابکارش
ناهنجار تر است و مزایای طرفه حکایتی است که در حضرت مختار ببایست بعضی بر سزای عبدالله بفرمود تا هر دو تن بداد
و کردن بر سبند خولی گفت ای امیر بر من رحمت بپا در عبدالله گفت ای غیث مطرود همانا سزای ام حسین علیه السلام را
بر نیزه کنی و در کوی در بر زن کوفه کردش و بی هم اکنون در طلب رحم باشی گفت پنجاه دینار در حضرت شمار میکنم تا
بدیده اغراض در نگری گفت کشتن تو از تمامت دنیا نزد من گرامی تر است پس بفرمود او را در آتش با دست
و سر بر نیزه از هر کوی و بازار پیاوردند تا بخدمت مختار حاضر ساختند مختار فرمان کرد تا خولی را خوار بزدان در افکنند

نهادند و از آتش
مختار

احوال حضرت سید ساجدین علیه السلام

عیون کوفیه را بجا آورد و گفت حکایت چسبیت گفت ای امیر در آن روز که سربارک امام حسین سلام الله علیه را بکوفه آوردند
 بضرورت از سرای پیرون شده بودم چون مرجهت کردم این ملعونه خرم و شادان پای کوب و دست ایشان بمن
 آمد و گفت ترا خبری دهم که دخت بر جگر نهم داشته باش که هم اکنون سر امام ترا از بدن جدا کرده اند بجزگم این زیاد بر فرزند
 نیزه نمودند و لشکر یزید بن معاویه بر فرزند آن ابوتراب حضرت یافشد من با ندوه و کربیه در آمدم چون اینحال در من بدید
 بر من خنده همی زد و گفت آن سر که بر آن موی کینی اینک در زیر این تخت در زیر طاسی نهاده اند چون این سخن شنیدم سر
 پیش و دیدم رطاس را از زیر تخت پیرون آوردم و بر سر آن سر در نظر افکندم و فریاد بر آوردم و این ملعونه همچنان
 سخنان کنایت نشان بر زخم سینه ام نمک افشاندی و با کلمات نابینا بر دل آشوب نشاندی و شمار و حصار از آسمان
 این حدیث شمر شکار زار بگریه شد آنگاه بفرمود تا از آن شامیه پرسیدند بر چه عقاد داری گفت یزید امیر المؤمنین
 بود و امام حسین زهبی آغاز کرد که بروی خروج نمود و مختار چون این سخن شنید بر خود برید و گفت لا حول و لا قوة الا
 بالله العلی العظيم و این آیت در دلالت را همی قرأت نمود و بنا لا یخرج فلو بنا بعد اذ هد بنا و هد
 لنا من لذنک رحمة انک انت الوهاب آنگاه بفرمود زبان آن ملعونه شامیه را بریدند و من از
 بندش بر کشادند و عضاایش را آتش بسوزند چنانکه هیچ اثری از وی نماند و آن زن مؤمنه کوفیه پانصد و نینار عطا کرد
 و همچنان عبد الله بن کامل پانصد در پیش داده خیر غلام مختار بکینه در هم بدو عنایت نمود و نیز هر یک از بزرگان بدل
 و بخشی با وی مرعی داشته و آن زن شاد و خرم سبزی خود بردش چون آن شب بکران پوست و خورشید خاورد
 بر آسمان نیلوفری بر نشست مختار بر دساره امارت و تخت ایالت جای گرفت و با حضار خولی فرمان داد و بوجوه
 خوار و زارش بحضور مختار در آوردند از روی خشم و عقاب بدو روی کرد و فرمود باز گوی بدین سلام هستی یا در کیش کفار
 گفت مسلمانم گفت ای ملعون ما بکار و دولت اسلام کجا روا باشد که چنین خشم و آشوب در اندازی و آسمان و زمین را مال
 و گریه کنان در آوری و فرزند رسول خدای را بسیر گردانی و سربارکش را که مایه فروغ نه رواق است در آفاق بگردانی
 خولی گفت مانند من بسیار بودند مختار گفت نه تو نه ایشان مسلمان باشید و بروایتی که در مقتل ابی مخنف مسطور است
 مختار را بان میثوم نظر افتاد و گفت رست بگوی روز عاشورا را بگردی گفت بعلی بن الحسین تا خشم و نطع از زیر پایش بر
 کشیدم و متغنه و دو گوشواره زینب را اخذ نمودم مختار سخت بگریست و گفت هیچ شنیدی در آنحال زینب چه فرمود
 میگفت خدای هر دو دست و هر دو پای ترا قطع فرماید و آتش دنیایت پیش از آتش دوزخ بسوزاند گفت دعوت
 او اجابت شد آنگاه بفرمود تا آلات قطع و ضرب در آوردند و مردم کشان چامند و از نخست دستهای او را از بدن
 جدا ساختند پس از آن سرش را چون سر کوفته بریدند و بدنش را بسوزند و نامش را در جریده قتل قتله ثبت کردند و چون
 مختار ازین کار سپردخت با عبد الله بن کامل و ابو عمره حاجب گفت چونید که از بزرگان این مردم ملعون کسی را بکشد و الو
 گفت اینک حکیم بن طیفیل طائی است که در سرای عدی بن حاتم اسوده نشسته و عدی بجافطت او مشغول است چه
 خواهر عدی در سرای حکیم میاشد جز بی رتبه عتی عدی بن حاتم جزاء الکلاب العادیات و قد فعل مختار فرمان کرد تا طلب
 او برود پس حاجتی بر نشد و او را مأخوذ داشتند و این ملعون آنکس بود که لباس حضرت ابی الفضل عباس بن علی علیه السلام
 افکنده بود و می گفت که تیر من سیر مال بن حضرت پیاد بخت و گزند می باورسانید بجا چون آن جناب را بگریه شد

فصل در وصف مختار

فصل در وصف مختار